

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نصر (جله اول)

نختم مفهومی استاد اخوت ۱۴۰۱/۰۶/۲۱

یک توضیحی از سوره‌ها تا اینجا بیان می‌کنیم، سوره را پخش می‌کنیم و مختصری راجع به آن بیان می‌کنیم. سوره مبارکه ی ناس: به نیت مهم‌ترین اختلال که در انسان به وجود می‌آید و انسان را از پا درمی‌آورد خواندیم، و بحث استعاذه که درمان آن است.

سوره مبارکه ی فلق: اختلالاتی که در حوزه ی انسان است و از چستی آن‌ها در این سوره صحبت کردیم.

در این دو سوره به مفهومی به نام ناس و خاصیت القا پذیری آن پرداختیم.

سوره مبارکه ی توحید: صفات پروردگار و مخلوقات گفته شد. بیش از این که به سوره ی توحید پرداخته شود به اخلاص و حوزه ی صفات انسان پرداخته شد.

سوره مبارکه ی کافرون: شاکله ی کلی انسان، به ویژه شخصیت را مطرح کردیم.

سوره مبارکه ی مسد: مولفه‌های شاکله ی نفس از این سوره بدست آمد.

### سوره ی مبارکه ی نصر

مباحث ما از یک مقدمه‌ای با ناس و استعاذه و اختلالات شروع شد و یک پله بعد از آن بحث صفت مطرح شد. که در واقع وجه اشتراک انسان و موجودات است. یک پله رفتیم بالاتر، بحث شاکله مطرح شد که انسان براساس

صورت بندی که دارد، به انتخاب و صورت بندی شاکله‌ی کلی‌اش می‌پردازد، که به تعیین سعادت و شقاوتش منجر می‌شود. سوره‌ی نصر راجع به شاکله و صورت بندی جامعه است و تعیین سعادت و شقاوت جامعه.

مقدمه کلی بر سوره نصر:

وقتی سوره‌ها را می‌خوانیم طبیعتاً اینگونه نمی‌خوانیم و مثلاً توحید را با صفات خدا می‌خوانیم، مسد را موضع‌گیری خدا نسبت به ابی‌لهب می‌خوانیم. ولی این مباحث فعلی ما یک ساختار مفهومی است که در ابتدای امر ما این ساختار مفهومی نمی‌بینیم.

وقتی سوره‌ها را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که ساختارهای مفهومی و ساختارهای مصداقی عجین شده به هم دارند. ما دو ساختار برای قرآن در نظر گرفتیم: مصداقی و مفهومی

ساختار مصداقی: در معرفی مطالبی که کاملاً مصداقی مطرح می‌کند، مثل ابی‌لهب در سوره‌ی مسد.

ساختار مفهومی: بحثی که سوره‌ی مسد از مولفه‌های شاکله به میان آورده است.

ساختار مصداقی سوره به فهم حقایق کمک می‌کند، اگر نتوانیم مصداق را بفهمیم حقایق را نمی‌فهمیم و با ساختار مفهومی به تعمیم حقایق سوره می‌پردازیم. با ساختار مفهومی می‌توانیم کل قرآن را مطالعه کنیم. در وهله‌ی اول سوره‌ها با ساختار مصداقی و بعد از آن با ساختار مفهومی خوانده می‌شود.

مصداق < مفهوم > ساختار سازی

همه‌ی ساختارهای علمی نیازمند ساختارهای مفهومی‌اند.

عجیب بودن قرآن این است که به ظاهر به شدت مصداقی عمل کرده‌است، ولی در پس آن ساختار مفهومی قابل استخراج است. مشکل برخی افراد در برخورد با قرآن همین خاص بودن آن است، مثلاً نمی‌داند سوره‌ی مسد و ابی‌لهب به چه کار او می‌آید.

اتفاقی که در قرآن افتاده و به نظرم بسیار مهم است، این است که یک رخداد منفی اتفاق افتاده را با یک حقیقت علمی معامله می‌کند و چون به یک حقیقت علمی تبدیلیش می‌کند، آن رخداد را بیان می‌کند. و این حقیقت علمی موجب ارتقای روح انسان می‌شود.

مثلا شما يك موقعی سرما می‌خورید یعنی يك ویروسی وارد بدن شما شده و سردرد و عوارض دیگر پیدا می‌کند، این يك رخداد است. يك موقع شمايید که دارید درد می‌کشید، يك موقع عضو دانشکده‌ی علوم پزشکی هستید و با این پدیده به عنوان يك حقیقت پزشکی برخورد می‌کنید. معامله‌ی علمی نسبت به يك موضوع که رخدادی بیش نبوده سالیان سال سوژه‌ی دانشگاه‌ها می‌شود.

همین که رخدادهای منفی به سمت معامله‌ی علمی می‌رود، تبدیل به کمال می‌شود و این حقیقت عده‌ای را به کمال می‌رساند. مانند سوره مسد، ابو لهب به واسطه‌ی عملش سوژه‌ی علمی شد. یعنی يك مصداق منفی قابل مشاهده که موجب ارتقای دیگران می‌شود.

ساختارهای مصداقی به مفهومی تبدیل می‌شوند و مفهومی‌ها به معامله‌ی علمی، پس مصداق به حقایق علمی ارتقا پیدا می‌کنند و انسان‌ها را به کمال می‌رساند.

\*قرآن مصداقی‌ترین و مفهومی‌ترین کتاب است. دو سر را در حالت بی‌نهایت دارد. نه در بیان مصداق کم می‌گذارد و نه در بیان مفهوم.

سوره‌ی نصر هم مصداقی‌ترین و مفهومی‌ترین موضوعات را در بردارد، که از يك طرف کاملا مصداقی و عینی است و از طرفی کاملا می‌توان آن را با ساختاری مفهومی تعمیم داد.

مثلا شبهه‌ای که وارد می‌کنند این است که يك موضوع چرا در چندین سوره آمده است؟ مثلا داستان موسی در چند سوره آمده است؟

جواب: وقتی با مصداق به عنوان مفهوم برخورد می‌کنیم، باید به صورت مدلی نگاه کنیم. یعنی موسی ۱، موسی ۲ و.... هر جایی موسایش به معنای خاص خودش است. موسی را موسی می‌خوانیم ولی مصداق را به ساختار مفهومی نزدیک می‌کنیم پس چینه‌ی مصداق متفاوت می‌شوند. از طرفی خود سوره‌ها هم چینه‌ی دارند. داستان‌های انبیا هر کدام براساس جایگاهشان و مدلشان در فضای کلی سوره خاص می‌شوند.

وقتی برای مصداق منفی بتوان مدل سازی کرد به طریق اولی برای مصداق مثبت هم می‌شود. در برخی سوره‌ها مثل کهف چون تفصیلی آمده بحث مدل سازی مقداری با سوره‌ای مثل مسد که احکامی آمده متفاوت است.

ساختار علمی قرآن مختص خود قرآن است و حتی این ساختار در روایات هم وجود ندارد. این سیستم ساختار مثلی قرآن نام دارد. یعنی رفت و آمدی بین مصداق‌ها و مفاهیم می‌بینیم. مثلاً این مثل است که هر کسی برای دیگران چاه کند اول خودش در آن می‌افتد، یعنی مصداقی که مفهوم شده است. در قرآن مثلاً حمد می‌تواند ساختاری باشد و حتی می‌توان مصداقی به آن نگاه کرد.

از سوره‌ی فلق قوانین و مفاهیم زیادی به دست آوردیم، ولی در آخر هر وقت بخواهیم سوره را بخوانیم باز می‌گوییم قل اعوذ برب الفلق. به همین دلیل ائمه‌ی ما در بین دعاهایشان حیثیت مصداقی قرآن را حفظ می‌کنند و به همان صورت آیات را در بین ادعیه می‌آورند.

هیچ چیزی در عالم نیست مگر اینکه منجر به رشد و کمال می‌شود و اولین کسانی که به رشد رسیده‌اند انبیا بوده‌اند، و این مسیر تا پایان رفته است و ما می‌توانیم به این جریان متصل شویم. (به برکت صلوات بر محمد و آل محمد..)

برخی مصداقی ممکن است کلی‌تر باشند، مثلاً «ان الانسان لفی خسر» که به معنای مصداق کل الانسان است. برخی به مصداق نزدیک‌ترند و برخی به مفهوم بیشتر گرایش دارند. هر چه به سمت بالا (مفهومی) می‌روند بیشتر به جنس (ال جنس) نزدیک‌تر می‌شوند.

بحث ساختار مثلی را حضرت علامه طباطبایی (ره) در یکی از متن‌هایشان آورده‌اند، مثلاً داستان حضرت آدم (ع) یک ساختار مثلی دارد، نه اینکه حقیقت ندارد، بلکه وجه مثلی و مصداقی دارد و بیان‌کننده‌ی مفهومی است.

همه‌ی اوامر و نواهی خدا دارای جسد و روح‌اند، جسدش را عبادت و روح آن را اسرار عبادت می‌نامند. سر امام حسین (ع) زمانی بریده شد که بین جسد و روح عبادت فاصله افتاد، بین نماز و ولایت جدایی افتاد، این تفاوت شیعه و سنی است که عبادت را بدون روح آن پذیرفتند. جناب عمر می‌گوید به جای حی علی خیر العمل بگوئید الصلاه خیر من النوم، اینگونه حرکت به سمت پوسته‌ی دین را می‌بینید.

اولین توجه ما را ابتدای سوره و اذا جلب می‌کند، بیشتر به فواتح سوره‌ها دقت کنیم.

قل اعوذ: امر به اظهار

قل یا: امر به موضع‌گیری

جاء: بیان یک حقیقت در قالب یک مصداق

اذا + جاء: اگر آن گاه؛ شرط + زمان ( اذایی که سر فعل بیاید دو کار می کند).

سوره ی نصر به صورت منحصر به فرد در خصوص اجتماع و جامعه است و سایر سوره هایی که با اذا آمده بیشتر راجع به قیامت است و نوعاً به حوزه ی قیامت برمی گردد. سوره ی نصر سوره ی با عظمتی است. شما باید نگاه کنید که چگونه شرطی می شود و دوباره آخر سوره چطور شرط و جواب شرط می آورد. (فسیح....)

چون تواب است: اذا.....تا انتهای سوره

می توانیم این سوره را هم از منظر شرط، هم جواب شرط و هم علت شرط مطالعه کنیم. اینکه دوربین را کجا کار بگذاریم و شروع کنیم به خواندن مهم می شود. به نظرم شروع و خاتمه ی سوره ی نصر کاملاً انحصاری است، این سیستم فقط از آن سوره ی نصر است. خودش یک مدل خاصی ارائه می دهد. شرط یعنی یک مدل شناور.

در روایت است که تنها سوره ای است که وقتی آمد، آمدنش انسان ها را خوشحال نکرد. سوره حزن آور است. یعنی اگر کسی شامل انسان های سوره نباشد اوضاعش وخیم است.

"اذا + فعل ماضی" به یک قانون شناور تبدیل می شود. این قانون شناور به انسان ها برمی گردد، یعنی نصرالله و فتح آمده و ثابت است و یدخلون به انسان ها بر می گردد. از طرفی اذا دارای سیری است که لازم است فرد خود را در معرض آن سیر قرار دهد و الا از آن خارج می شود.

یدخلون.... حجیت عام ایجاد می کند.

یک جریان جاری با تهدید مخاطب در جهت پیوستن به حرکت، یعنی که: در را دارند می بندند کسی جا نماند!!

## ساعت دوم:

بحث سوره نصر را ادامه سوره تبت قرار می دهیم. قبلا بحثمان شاکله بود و گفتیم که شاکله ای داریم به نام شاکله ی نفس. برای اینکه شاکله ی نفس را بدست آوریم ۵ مولفه لازم است:

- برآیند صفات،
- روابط فرد با دیگران،
- دارایی های ذاتی و اکتسابی،
- اثر گذاری و اثر پذیری،
- سیر و مقصد.

از بن شاکله نفس موضوع اجتماع استخراج می شود. بعضی صفات فردی است و بعضی صفات جمعی است. صفات، روابط، دارایی ها، اثر گذاری و اثر پذیری در بستر جامعه به وجود می آیند. بنابراین این شاکله در بستر اجتماع محقق می شود. در بحث شاکله نفس بصورت ضمنی بحث اجتماع وجود دارد.

جلسه قبل در رابطه با شاکله جمع صحبت کردیم. خانواده واحد اجتماعی است که شما به عنوان یک جمع می شناسید. در این خانواده اعضایی وجود دارند که سبب شدند این خانواده تحقق پیدا کند. هر کدام نقش و رابطه ای دارند، این نقش و رابطه اولین مولفه شاکله جمع است.

در خانواده ذکر و انثی وجود دارد. از نظر عقلی هر جمعی که بخواهد شکل بگیرد یک سری نقش و روابط دارد. در سوره مسد ابولهب و همسرش یک جمع را ایجاد می کنند. ذکر و انثی هستند که رابطه شان زوجیت است و امکاناتی هم دارند. عمومی پیامبر بودن، نسبت داشتن با کعبه و مال از امکانات است. این امکانات را در سیستم جمع دارند.

مثلا شما یک خیریه درست می کنید و فردی ثروتمند و سخاوتمند عضو می شود. بطور طبیعی دارایی جمع افزایش می یابد. به سمت خیر یا شر بودن جهت جمع مهم است. خیر و شر را مطرح کردیم چون جمع هایی هم هستند که به صورت فطری بوجود می آیند. مثلا در دانشگاهی عده ای دختر و پسر جمعی را تشکیل می دهند تا با هم شریعت حق را پیدا کنند. اگر چه ممکن است اشتباهاتی بکنند ولی جهت این جمع به سمت خیر است. واژه ی خیر و شر مهم

می‌شود چون اگر ایمان و کفر بگذاریم، پای شریعت به میان می‌آید. ممکن است جمعی لائیک باشند ولی جهشتان به سمت خیر باشد، مثلاً تصمیم گرفتند حق را بیابند. منظور از جهت، بار ارزشی حرکت است. جهت، مولد سیر و مقصد است.

ما قبلاً در شاکله نفس موضوع اثرگذاری و اثرپذیری داشتیم در شاکله جمع، موضوع حوادث و ابتلائات و عکس العمل جمع در این شرایط را داریم. یک جمع با مانعی روبه‌رو می‌شود، یا می‌شکند یا بزرگتر می‌شود و یا کوچکتر. یک رکن مهم جمع، مواجهه جمع با حوادثی است که پیش می‌آید. اصحاب کهف جمعی بودند که می‌خواستند علیه طاغوت قیام کنند. امکاناتی داشتند و به حوادثی دچار شدند. همه‌ی این جمع تصمیم به هجرت گرفتند. مقاومت این جمع، عکس‌العمل جمع است در برابر مشکلات. در جمع اول باید جهت درست شود تا عکس‌العمل‌ها درست شوند.

حزب‌الله یک جمع کوچک بود که حوادث و ابتلائات آن را بزرگ کرد. یک مرتبه تبدیل به قطب شد، چون تحت هیچ شرایطی نشکست. اگر آمریکا یک مقدار فکر می‌کرد حصر و تحریم و شرایط سخت را برمی‌داشت. در این صورت جمع‌ها این قدر قوی نمی‌شدند. این موضوع را تا انتها بیان می‌کنیم و بعد وارد سوره نصر می‌شویم. چون سوره‌ی نصر همه‌ی این‌ها را دربردارد. جمع‌ها، جامعه‌ها، و جامعه‌ها، امت را تشکیل می‌دهند. وقتی شاکله امت را بررسی می‌کنیم برآیند صفات جمع‌ها بدست می‌آید.

برآیند اثر جمع‌ها اولین مولفه است.

روابط جمع‌ها هم مهم است. بهترین نوع روابط، روابط علمی است که حالت مناظره دارد. نوعاً طاغوت از مناظره گریزان است. می‌گویند در دانشگاه‌ها مناظره هست ولی ما مناظره ندیدیم. در زمان امام صادق (ع)، هشام در گعده‌های علمی دیگران قرار می‌گرفت و سوال می‌پرسید و جمع‌ها متلاشی می‌شد. بهترین روایات ائمه در حوزه تفکر و تعقل یا خطابه متعلق به هشام است یا راوی هشام است.

ارزش جمع‌ها از نظر دارایی: مثلاً گروه‌های کارآفرینی، فناوری و... تلاش دارند ارزش اقتصادی را بیشتر کنند. تعداد جمع‌ها از نظر ارزش، دارایی جامعه را تعیین می‌کند. ارزش جمع‌ها از نظر دارایی به علاوه‌ی دارایی‌های اقلیمی و علمی (امکانات بومی) هر دو مهم هستند. در کشورهای اروپایی کویری وجود ندارد بنابراین کشاورزی و

دامداری تنها اشتغالشان است. صنعت هم دارند ولی برای اینکه طبیعتشان آسیب نیندازد از کشورهای جهان سوم استفاده می‌کنند. به این بلوغ فکری رسیده‌اند که طبیعتشان را خراب نکنند. جسد صنعت را کشورهای جهان سوم دارند ولی اصل صنعت برای خودشان (اروپایی‌ها) است چون علمش در اختیارشان است.

تنوع زیستی ایران باعث شده که همه‌ی میوه‌های دنیا را ایران دارد، همه‌ی منابع دنیا را دارد، محل صنعت هم دارد، چون کویر دارد. اگر از دارایی‌های بومی استفاده نمی‌شود به خاطر این است که جمع‌هایی که بتوانند این دارایی را استفاده کنند ندارد.

مولفه‌های شاکله جامعه:

برآیند اثر جمع‌ها،

روابط جمع‌ها،

ارزش جمع‌ها،

دارایی جمع‌ها،

حاکمیت جامعه،

مقاصد و آرمان‌ها.

حاکمیت جامعه جزء مولفه‌ها هست ولی مولفه اولیه و تعیین کننده نیست. اگر ده جمع قوی در کشوری باشند هرچند که حاکمیت ضعیف باشد باز هم جامعه به سمت مثبت می‌رود. اگر هم این جمع‌ها نباشند هرچند حاکمیت قوی باشد نمی‌تواند کاری را پیش ببرد.

مولفه‌ی بعدی، مقاصد و آرمان‌ها هستند که در بحث تمدن سازی قرار می‌گیرد. تمدن سازی متعلق به امت است، ولی ممکن است جامعه‌ای نیز توان تمدن سازی داشته باشد. در واقع تمدن سازی نماد آرمان‌هاست.

شاکله امت مثل شاکله جمع است، با همان مولفه‌ها:

برآیند اثر جوامع،



روابط جوامع،

ارزش جوامع،

دارایی جوامع،

حاکمیت جوامع،

مقاصد و آرمان‌های جوامع.

یک ایرادی که وجود دارد این است که ممکن است برآیند روابط جامعه‌ها منفی باشد و به جنگ کشیده شود.

#### آیات آخر سوره حشر برای امت واحده توحیدی:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳)

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

آیه ۲۲: خدا کسی است که هیچ الهی غیر او نیست و او عالم غیب و شهادت و رحمن و رحیم است. فیض او جاری است بر همه و زمینه هدایت را فراهم می‌کند. علم و فیض و هدایت. فیض یعنی حیات بخشی، هدایت هم به معنی جهت دادن است. علم به معنی سیر و تغییر است. رحیم یعنی رحمت پس از هدایت.

آیه ۲۳: خدا کسی است که هیچ الهی غیر او نیست، ملک است و فرمانرواست. مالک نیست بلکه ملک است یعنی آن چیزی را که دارد به آن حکم رانی می‌کند. قدوس یعنی هیچ حد و عیبی ندارد. سلام است یعنی فساد در او راه ندارد. مومن یعنی قابل اتکاست. مهیمن است یعنی تسلط دارد. عزیز یعنی شکست ناپذیر است. جبار یعنی جبران کننده و در هم شکننده است. اوست که می‌شود بزرگش شمرد. قدرت و سیطره‌ی بی بدیل دارد.

آیه ۲۴: از آیات ۲۲ و ۲۳ جدا می‌شود و مربوط به کل سوره است. این سوره تنها سوره‌ای است که بین تسبیح و عزیز حکیم واقع شده است. خالق است و باری (متمایز کننده)، صورت‌گر (شاکله بندی).

معنای شاکله: آن چه که پدیدار می‌شود و از دیگری متمایز است و ترکیب و صورت خود را دارد. بیان، اصل و اساس شاکله است. پدیداری، تمایز و صورت بندی اساس شاکله است. در این سیر اسماء الحسنی وجود دارد. غلبه‌ی خدا از سر حکمت و حکم است.

شاکله امت واحده توحیدی سه رکن دارد:

- رکن اول؛ دریافت: رحمت، هدایت، علم.
- رکن دوم؛ پردازش: قدرت و هیبت.
- نتیجه: شاکله آفرینی و ایجاد تمایز و خلق جدید. رویش و زایش براساس شاکله‌های توحیدی.

اگر خدا این صفات را دارد کسی هم دریافت کننده این صفات هست. شاکله امت واحده اسماء الحسنی است.

### سوره نصر

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱)  
وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲)  
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)  
سوره سه جزء دارد:

- جزء اول مقدمه است، دریافت رحمت.
- جزء دوم پردازش است که انسان‌ها از دین بهره می‌برند. اثربخشی.
- جزء سوم نتیجه است.

یک قسمت دریافت رحمت، اثربخشی و نتیجه گیری.

شاکله‌ای که سوره نصر مطرح می‌کند، شاکله امت واحده است و از شاکله اجتماع عبور کرده است. از این جهت خیلی‌ها در تدریس سوره نصر در جزوه‌ی مقدمات با مشکل روبه‌رو می‌شوند، چون سوره از امت واحده توحیدی که غایت است صحبت می‌کند. حالا سوال پیش می‌آید که چرا سوره نصر را در جزوه‌ی مقدمات گذاشتیم؟ برای اینکه متوجه شوند که فهم قرآن به این آسانی‌ها نیست و پرونده‌ی فهم قرآن باز بماند.

از کدام قرینه سوره می‌گویید که سوره از جامعه فراتر رفته و امت واحده را مطرح می‌کند؟

مولفه‌ها را در آوردم و به این نتیجه رسیدم که سوره نصر از مولفه‌های شاکله‌ی نفس، جمع، جامعه، جوامع فراتر رفته و مولفه‌های شاکله امت واحده را بیان می‌کند.

چرا آیات پایانی سوره حشر را انتخاب کردید؟

چون در آیه ۲۳ حشر بطور واضح صفاتی آمده، که جامعه مقتدر و مولد توحیدی دارد. صفاتی مثل ملک، مهیمن، جبار، متکبر و عزیز. جامعه‌ای که منهدم نمی‌شود. در یک جامعه هدف، مقصد و آرمان مهم است و برآیند اثر همیشه باید مثبت باشد. شما از یک طرف مفهوم جامعه را دارید و مولفه‌هایش را و از طرفی توصیفاتی از رب دارید که کاملاً با این منطبق است. این دو را به هم نزدیک می‌کنیم.

امت واحده توحیدی که در زمان حضرت رسول(ص) بوجود آمد، چرا ماندگار نشد؟

امت واحده توحیدی بوجود آمد و ماندگار شد ولی باید دقت کنیم که امت واحده مراتب دارد. بدنه‌ی بالایی که نزول قرآن و امامت و... بوده واقع شده، ولی بخشی که مربوط به مردم بوده اتفاق نیفتاده است. مثل این که رحمت از بالا نازل شده ولی بخش پرداخت این موضوع توسط مردم انجام نشده است. به همین خاطر در سوره مسبحات می‌خوانیم که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند ولی خدا نورش را تمام می‌کند حتی اگر آنها نخواهند.

امت واحده ابعاد مختلفی دارد. از جمله ابعاد تاریخی، معنوی و... دارد. مثلاً ما با مسلمانان دیگر کشورها از نظر اقلیمی متحد نیستیم ولی از نظر دینی متحدیم. به خاطر همین هر علمی که ما یاد بگیریم بر علوم آنان اثر می‌گذارد. چه بسا در جایی از عالم در قرآن تدبر می‌کنند و ما الان از آن استفاده می‌کنیم. برای تحقق امت توحیدی نیازی به اقلیم نیست. البته یک جا بودن مکانی و زمانی هم مرتبه‌ای از تحقق را دارد. در زمان ظهور امام عصر(عج) همه این‌ها با هم تحقق پیدا می‌کند.

شما به نسبت جمعی که تشکیل می‌دهید می‌توانید در جامعه اثربخش باشید. الان جریان‌های مخالف بیشتر کار می‌کنند، پس اثربخشی بیشتری دارند. ما باید تعداد اعضا را بیشتر کنیم، روابط را بهبود بخشیم، امکانات را بیشتر کنیم، صبر را بیشتر کنیم و جهت را بر اساس خیر تنظیم کنیم.

جلو رفتن یا منهدم شدن یک جمع را بر اساس شاخص‌های شاکله‌ی آن جمع می‌توان فهمید. اگر جمعی تعداد اعضایش کم، روابط بینشان متزلزل و صبر و مقاومتشان کم شود این جمع مضمحل می‌شود.

نصر و فتح برای رسول از مجرای مومنین نازل می‌شود. وقتی مومن غافل و خواب باشد، خود را در معرض نصر و فتح قرار نمی‌دهد. سوره یک نهیب به آدم‌ها می‌زند. کسانی که به فکر زندگی شخصی خودشان هستند و نتوانستند جمع تشکیل دهند، نتوانستند محمل نصر و فتح خدا شوند. از غافله‌ی ادا جَاء نصر الله و الفتح عقب ماندند.

کسانی که شیعه می‌شوند و اطرافیان خود را شیعه می‌کنند، این آدم‌ها را وقتی در جمع بینی بسیار متفاوت می‌شوند. وقتی با شاکله جمع برخورد کنی متفاوت است با وقتی با شاکله نفس برخورد کنی. وقتی کسی برای مشاوره پیش شما می‌آید شما با شاکله نفس او مواجه نیستید، بلکه با شاکله‌ی جمع او مواجهید. باید پرسید که شما چند نفرید؟ چه روابطی دارید؟ چه امکاناتی دارید؟ سریع متوجه می‌شوید که شاید به واسطه تاثیر اعضای خانواده بر او دچار این بیماری شده است. ولی اگر به شاکله نفس او توجه کنید متوجه مشکل او نمی‌شوید. ممکن است یک تغییر جزئی در روابط او مشکلاتش را حل کند و نیازی به تغییر شاکله خود او نباشد.

یک نکته‌ای که از اول جلسه می‌خواستم بگویم این است که وقتی رشته‌های دانشگاهی قطعه قطعه شود، نمی‌شود آدم تربیت کرد. صحبت‌های ما تا این جا هر بخش مربوط به یک رشته بود. روانشناسی، جامعه شناسی، مدیریت‌های کلان و استراتژیک و... ما همه‌ی این بخش‌های به هم پیوسته را در علوم تکه تکه کردیم و انتظار داریم از این علوم به نتیجه برسیم. قرآن با یک سوره این ارتباطات را نشان می‌دهد. تولید علم با قرآن، حد و حصر رشته‌ها را به هم می‌ریزد. تخصص در حوزه قرآن جامعیت بین علوم است و اگر کسی نتواند این جامعیت را بپذیرد قرآن را عضین (پاره پاره) کرده است.

آیا می‌شود متخصصین این رشته‌ها گروه‌هایی تشکیل دهند و موضوع تخصصی‌شان را پیگیری کنند؟

فهم هر بخش از یک سوره و قرآن به فهم قسمت‌های دیگر منوط است. وقتی کسی برای مشاوره به شما رجوع می‌کند برای مشکل فردی پیش شما آمده‌است، ولی شما باید شاکله جمع را نگاه کنید تا بتوانید به او کمک کنید. تعدد اسم مدارس مجموعه ما هم بخاطر تعدد رشته‌های دانشگاهی است و ما همگی قرآن می‌خوانیم. تا ۶ ماه دیگر هم همه‌ی مدارس در کار همه‌ی مدارس شرکت می‌کنند و مسئولین مدارس هم باید در جریان باشند که چنین اتفاقی خواهد افتاد.

مثلا شما زمانی می‌خواهید برای اردوی جهادی به جنوب کشور بروید. همه قرآن تدریس می‌کنید. ولی هر کدام یک رشته دانشگاهی دارید. بحث ما اثرگذاری است. اگر آنجا اثرگذار نبودیم نباید بگوییم که آن‌ها به خاطر

فرهنگ پایشان از مطالب ما استفاده نکردند. ما باید سطح محرومیت را بسنجیم. اول باید رصد و آنالیز و تفکیک کنید. قبل از این که کار خود را آنجا شروع کنید باید یک روز یا چند ساعت در آن محیط باشید و بین آن‌ها باشید تا شرایط دستتان بیاید. جمع‌های آن‌جا را ببینید و میزان اثرگذاری‌شان را بفهمید. البته این‌ها در حد نظریه است و باید اجرا شود تا بفهمیم نتیجه می‌دهد یا نه.

مثلا در چنین شرایطی ممکن است کسی برای مشاوره به شما رجوع کند و افسردگی داشته باشد و تمام راه‌حل‌های شما برای درمان او به بن بست رسد. در آن زمان شما متوجه می‌شوید که در جامعه‌ی آن‌ها همه نوعی از افسردگی و بی‌نشاطی دارند. در این حالت کاری به پیشنهاد می‌کنید مثلا اینکه نظم داشته باشد، مشکلاتش تا حدی حل می‌شود. در واقع او به خاطر بی‌نظمی است که به افسردگی رسیده است. صفاتی که بواسطه شاکله جامعه به فرد تحمیل می‌شود به مراتب قدرت نفوذ بیشتری بر فرد دارند.

اساس استعمار جوامع شناخت شاکله جوامع و برنامه ریزی براساس شاکله آن جامعه و بهره گرفتن از آن جامعه بر همین اساس است. مثلا جامعه‌ای که ساکتند را برده می‌کنند، در جامعه‌ی جسور دزد پرورش می‌دهند و به همین نحو ادامه می‌دهند. یعنی تشخیص می‌دهد که برای رسیدن به آن سیستمی که می‌خواهد چگونه از جوامع بهره‌کشی کند.

مثلا جامعه ایران شیفته‌ی علم غرب است. مثلا غرب برای اینکه طبیعت و گیاهان ایران را بشناسد بدون اینکه هزینه‌ای کند، فراخوان می‌دهد که مقاله‌ها در این حوزه را می‌پذیرد و باید نوع گیاهان هم همراه مقاله فرستاده شود. به خاطر حماقت یک عده هم ظرف مدت ۲ سال تمام اطلاعات مربوطه از ایران به غرب سرازیر شده و هدف آن‌ها عملی می‌شود. از این مثال‌ها فراوان وجود دارد. انشاءالله که از این به بعد چنین اتفاقاتی نیفتد.

بحث ما سوره‌ی مبارکه نصر و شاکله‌ی جمع است.

شاکله‌ی جمع مثل پوسته‌ی پیاز است که انسان در مرکز است و لایه‌هایی در اطرافش او را احاطه کرده‌اند. ما بر اساس این پوسته‌هایی که دور هر انسانی است، می‌توانیم نامگذاری کنیم: جمع، جامعه، جوامع، امت. البته در قرآن واژه‌ها متفاوت است، قوم، قریه و ... که در تدبیر در ساحت جامعه آورده‌ایم.

هویت جمعی انسان در قرآن با ناس آمده است. جمع، جامعه، جوامع و امت هر کدام صفات شاکله‌ای خاص خود را دارند که با شاکله‌ی نفس نظیر به نظیر اند. شاکله‌ی امت را به سه بخش تقسیم کردیم و ۹ مولفه استخراج نمودیم. امروز بیشتر وارد سوره می‌شویم و شاکله را باز می‌کنیم.

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

فعل شرط: وقتی که نصر و فتح خدا مستقر شد. تو مردم را دیدی در حالی که در دین خدا به صورت فوج فوج وارد می‌شوند. پس خدایت را تسبیح کن زیرا او تواب است.

به دلیل تواب بودن او تسبیح به حمد رب کند. و به دلیل تواب بودن او نصر و فتح الهی فرا رسیده است. در درجه‌ی اول به جواب شرط می‌رسد و در درجه‌ی دوم به خود شرط برمی‌گردد.

اذاها بسیار وابسته به موضوعشان هستند. اذاهای قیامتی (زلزلت و وقعت الواقعة و...) حتمیت را نشان می‌دهد، ولی اینجا اذایی است که امر بعدش را مهم تر جلوه می‌دهد. اذایی که محقق شده تا امری را نشان دهد.

نوعاً شرط‌ها و جواب شرط‌ها در راستای هم‌اند، پس این نشان دهنده‌ی اتفاق مهمی است که هم طراز تسبیح و حمد است. امر به پیامبر است ولی به تبع انسان‌هایی که هم راستای پیامبرند، مشمول این امر می‌شوند. و لازم است که مدل تسبیح و استغفار هم با الگوگیری از پیامبر باشد. مقام زعامت و ولایت را به پیامبر می‌سپارد و سایرین را به تبعیت از رسول امر می‌کند.

در شرط ما به ازای ارزش جواب شرط ارزش نهفته است. در معارف دینی "ما به از" در آوردن کار مهمی است. وقتی انسان شرط و جواب شرط را هم ارز می کند، مقیاس سازی می کند، یعنی به واسطه‌ی این مقیاس سازی رویت انسان تصحیح می شود. فهم هست سوره یعنی دیدن و رویت، پس با بالا رفتن سطح رویت به رویت ملکوت نایل می شود، و نباید این رویت را با اتکای صرف به یک رخداد مسدود کرد. متأسفانه سوره را به عنوان یک رخداد باشکوه نمی بینند.

مواجهه‌ها عامل تسبیح و حمد و استغفار هستند، هر قدر مواجهه‌ها الهی و بیشتر از نصر و فتح برخوردار باشند، میزان تسبیح شان بیشتر است. خاصیت اذا اینگونه است، یعنی بند به هم‌اند.

رابطه‌ی منطقی بین نصر و فتح (میدان‌های اجتماعی نصر و فتح خیز)، و تسبیح و حمد وجود دارد. در نگرش توحیدی برخوردار از نصر و فتح و دینداری یک ارزش بی بدیل، معادل تسبیح و حمد و استغفار پیامبر است. در نگرش توحیدی کسی که به موضوع فوق توجه نمی کند خود را از یک ارزش بی بدیل محروم می کند. نگرش توحیدی یعنی یک نفر دیدی توحیدی داشته باشد. و در جهت این موضوع سعی هم دارد.

سوره‌ی نصر مدنی است و تدبر در سوره‌های مدنی با مکی متفاوت است، و باین دلیل آن را در مقدمات آوردیم که به افراد دید اجتماعی و طهارت اجتماعی بدهد. یک سطح از طهارت، طهارت هویت جمعی است که با سوره‌ی مبارکه‌ی نصر پیوند داده‌ایم.

این مربوط به قالب ادبی بود:  $p \rightarrow q$  / (p آنگاه q)

ساختار شرطی، ساختار مقدم و موخر است. هم چنین در قرآن عموماً یک اسمی از اسماء الهی مقدم از ساختار شرط است، اینجا تواب بودن مقدم ترین است. مثلاً اگر درس بخوانی دانشگاه قبول می شوی و بعد از قبولی مدرک و شغل و ... است.

اولین کاری که در مرتبه‌ی اول خواندن سوره‌ها می کنید، این است که قالب ادبی و بیانی سوره را بررسی کنید. زیرا از انحرافات جدی جلوگیری می کند. بعد از تحلیل سیستم (امری است یا شرطی یا ....) جملات را باز می کنید. مثلاً یک ساختاری که از سوره‌ی ناس می بینیم ساختار: به .... از. این می تواند قالب اعوذ نامیده شود. و متأسفانه ما کمتر به قالب‌های ادبی و بیانی توجه می کنیم.

ساختار سوره‌ی مبارکه‌ی نصر شرطی است و یک تقدم و تاخر را می‌آورد.

تک تک اجزاء و رابطه‌ی آن با هویت جمعی:

اذا: بیان موقعیت است. در درون خودش یک موقعیت و یک عدم موقعیت دارد. امکان الوقوع یا عدم الوقوع یک موقعیت است و بستگی به سیاق دارد مثلاً در اینجا "جاء: عدم را از اذا برمی‌دارد. از اذا مصادره به مطلوب می‌شود. هم چنین اذا مقید کردن به زمان و امکانات است، و ظرف زمان (هنگامی که) نیست. پس اذا مقید کردن به شرایط زمانی، مکانی و امکاناتی است. اذا را مطلق نباید خواند.

اذایی که مقید است و بعد از آن جاء مطلق می‌آورد. اگر ان جاء نصرالله... بود بر شرایط قید زمان و مکان و ... نمی‌آورد و فقط بر قطعیت وقوع تاکید می‌کرد. هم چنین ان با شکیت همراه است ولی اذا قطعیت زمانی و مکانی و .... نهفته است.

وقوع اتفاقات در عالم مرتبه دار است، یعنی یک اتفاق در یک عالمی هست ولی وقتی بخواید وارد عالم دیگر شود با مقداری تاخیر اتفاق می‌افتد. بنابراین می‌توان گفت که دین خدا در عالم جاری است و تمام فسادها یک کفی بر این جریان است و این کف می‌خوابد. باطل کف روی آب است (سوره‌ی مبارکه‌ی رعد)، به همین دلیل امت واحده‌ی انبیا از همان ابتدا تشکیل شده و بوده و هست و خواهد بود، و إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً... (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ... (۵۳) (مومنون) قطع کردند ولی این موقتی است. در واقع هر کسی در هر زمانی می‌تواند به این امت واحده وارد شود.

جاء: به معنای استقرار (جاء الحق و زهق الباطل) است. کل من علیها فان. کل شی‌هالک (یهلک نمی‌گوید زیرا هلاکت در طبعش است.) جاء معادل استقرار و معادل حق است. جاء جزو کلمات عجیب و قریب است. خلاف

عرف عرب استفاده شده است و با عرف عرب تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. جاء در عربی اکثراً لازم است ولی در قرآن عموماً برای حق آمده است. توسط آن جریان سازی حق نمود پیدا می‌کند. (مثال حق در سوره‌ی رعد)  
نصر: نصر و فتح معرفه شده‌اند اولی با ال و دومی با مضاف شدن.



نصر: به امداد و انواع یاری و کمک، امکان آفرینی، امکانات آفرینی، مسیریابی، مسیردهی و مقصد نمایی تلقی می‌شود. هر امدادی که طرف را راه می‌برد و به مقاصدش نزدیک می‌کند. به مقصد رساندن.

فتح: با مقصد تناسب دارد. مراتب فتح است که مراتب نصر را می‌رساند. فتح امام نصر است. به نسبت فتح شما نیاز به نصر دارید. به نسبت فتح نصر تعیین و خواسته می‌شود. به نسبت مقصد مسیر تعیین می‌شود. عظمت فتح بسیار بالاست.

نصر رحمانیت و فتح رحیمیت است. در فتح مختصات مکانی، زمانی و موقعیتی اهمیت می‌یابد و هویت پیدا می‌کند. اضافه شدن نصر به الل یعنی موقعیت‌های زیادی وجود دارد که نیاز لحظه به لحظه به الله وجود دارد.

رایت: رویت رسول، به عنوان پیامبر مبلغ دین (نه شخص خاصی)، در اینجا اعتنا شده به رویت رسول.

ناس: هویت جمعی انسان.

یدخلون: داخل شدن. استمرار در ورود نیست، بلکه استمرار در دخول است. (داخل شدن با استقرار همراه است ولی وارد شدن تنها نگاه سطحی است). در مورد جهنم آمده که: ان منکم الا واردها (مریم/۷۱)، ان منکم الا داخلها نیست، یعنی همه‌ی آدم‌ها وارد جهنم می‌شوند، همه داخل جهنم نمی‌شوند، بلکه می‌آیند و می‌روند. در این سوره نشان می‌دهد که وارد می‌شوند و آغشته‌ی به دین هم می‌شوند. داخل شدن، موقعیتی سطحی ندارد.

برای فهم دخول باید به ارتداد نگاه کرد که ارتداد هم انواعی دارد. اگر داخل شدن در دین نبود ارتداد هم معنا نداشت. داخل شدن مرتبه پیدا می‌کند.

فوج: دسته، ذائقه‌ها و شاکله‌های متعدد، جمع‌ها و جمعیت‌های متعدد.

عرف کلمه در کل قرآن: عموماً از عرف قرآن باید در تعاریف کلمات استفاده کرد.

در مورد نصر ۱۴۰ مرتبه مشتقاتش آمده که در همه‌ی موارد نصر از خداست به غیر از دو مورد. همه‌ی مراتب را از خدا می‌داند و نصر را از غیر خدا نفی می‌کند، "و ما النصر الا من عندالله" بنابراین نصر کلمه‌ای است که در صفات افعالی خدا جا می‌گیرد. نصر استراتژیک‌تر است. در اغوا و انحراف کاربردی‌تر است. چون نصر از فتح مقدمه‌ای

تراست. در حالی که نصر در همه‌ی مراتب از آن خداست ولی انسان‌ها گاهی آن را از جاهای دیگر می‌جویند. از واژه‌های دوقلوی قرآن نصر و فتح است.

\*\*\*

## ساعت دوم:

یک نکته درباره نصر و فتح:

بسیاری از مباحث قرآنی را براساس عرف قرآنی واژه بدست می‌آوریم. در کل یک پس زمینه‌ای از معنای کلمه در کل قرآن در ذهن شما هست و با توجه به آن پس زمینه معنی می‌کنید. اگر واژه‌ای مثل نصر که انتسابش فقط به خدا است را به دیگری نسبت داد به این معناست که نصر او به اندازه نصر خدا قیمت دارد. در قرآن هست که "الله هو الولی" حالا اگر کسی ولی شد و به ولایت رسید یعنی جای خدا نشسته است. نوعا انسان‌ها فتح رایک موهبت و غنیمت می‌شمارند.

دین درایات قرآن سه وجه دارد:

- خضوع و انقیاد، پذیرش از روی اختیار و طوع.
- برنامه
- نتیجه

اگر مطلق بیاید می‌تواند هر سه معنا را بدهد. در سوره نصر بیشتر به معنای برنامه و در سوره کافرون بیشتر به معنای خضوع و در سوره حم بیشتر به معنی نتیجه است. وقتی می‌گوییم بیشتر یعنی از زاویه دیگر معانی هم باز می‌شود و در کل هر سه معنی را دارد. علامه مصطفوی با فراستی که داشته معنا می‌کند "خضوع و انقیاد در قبال برنامه" نمی‌گوید دین، برنامه است. پس دین سه مولفه دارد که در هر موردی یک مولفه پررنگ‌تر است. دین در سوره نصر یک برنامه است که قابلیت خضوع دارد و نهایتا هم نتایج قابل اعتنایی به صورت وعده در آن شکل می‌گیرد. از دین الله و نصر الله در می‌یابیم که نسبت غیر خدا به دین، مثل نسبت غیر خدا به نصر است. سزاوار نیست که دین و نصر به غیر خدا نسبت داده شود، در حالی که چنین کاری انجام می‌شود. دین و نصر محل‌های لغزش بشر از توحید است.

فوج به معنی دسته، گروه، جمع یکپارچه است. مثل فوج پرنده‌گانی که باهم حرکت می‌کنند. در فوج حتما جمع و حرکت و هم جهت بودن است. گروه بندی هم هست.

تسبیح و حمد را به علاوه می‌گذاریم، می‌شود تسبیح حمدی. ما

- تسبیح تسبیحی،
- تسبیح حمدی،
- تسبیح تکوینی،
- تسبیح تنزیهی.

داریم. وقتی تسبیح و حمد با هم می‌آیند ۲ مولفه اضافه می‌شود:

- تسبیح: برائت از غیر خدا از جهت نقص، عیب و حد
- حمد: تمایل به خدا از جهت کمال. بی نقص، بی عیب و نامحدود

تسبیح حمدی می‌شود برائت از غیر خدا بوسیله‌ی خدا. دو جنبه دارد، یک جنبه بغض و کراهت از غیر خدا بوسیله حب و گرایش به خدا. یعنی یکی را به خاطر خدا دشمن یا دوست می‌دارم. بوسیله‌ی جذب شدن به خدا از غیر خدا دور می‌شوم. چون طیب را می‌بینم از خبیث دور می‌شوم. این می‌شود "هل الدین الا الحب و البغض".

حب به کمال و بغض به غیر کمال. فسبح بحمد ربک یعنی با حمد پروردگارت تسبیح کن. سطح تسبیح در این جا بالا می‌رود. این دین رجائی است نه خوفی، همیشه رجا یک قدم جلوتر از خوف است "سبقت رحمته غضبه". انسان به نسبت کمال خواهی‌اش به تسبیح می‌رسد.

حد ترخص از حیوانیت و بهیمیت تسبیح حمدی است. در دعای اول صحیفه سجاده امام سجاده (ع) می‌فرماید: آنچه موجب خارج شدن انسان از بهیمیت می‌شود، حمد است. "بهم" یعنی کمال را بصورت مبهم می‌فهمد. حمد یعنی انسان بتواند کمال را بصورت بخش بخش بفهمد و تشخیص دهد. این مراتب دارد. پیامبر در این مسیر هم شاگرد است و هم معلم. این چرخه علم، تسبیح و حمد همیشه ادامه دارد.

استغفار طلب غفران است. و غفران طلب رحمتی که هم جبران کننده و هم افزایش دهنده باشد. اگر کسی جبران بخواهد، می بیند. اگر کسی رحمت بخواهد، می بیند. اگر کسی بخواهد گذشته‌ی ناپسندش محو شود هم می شود. مغفرت بالاترین رحمت خدا بر انسان است. استغفار ائمه برای رحمت است و صلوات خدا و ملائکه بر پیامبر تحقق استغفار است.

استغفار پیامبر برای امت، بروز ولایت ایشان است. که در سوره نساء آمده و بسیار شیرین است. آیه ۶۴ سوره نساء " وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا " (و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.)

جاؤك یعنی اگر از خر شیطان پایین بیایند، پیامبر رهایشان نمی کند. اگر کسی سمت پیامبر برود چه در حج یا غیر حج، برایش " لوجدوا" اتفاق می افتد و خدا را تواب رحیم می یابد. تواب رحیم بودن خدا، به واسطه رسول نمایان می شود. تواب با غفران نسبت دارد. شأن توبه به اشتباه برای ما نزول پیدا کرده است. توبه یعنی اینکه خدا به بنده رو کرده و رحمت را نازل کرده است. توبه مقدم بر نزول رحمت خدا بر بنده است. چون اول رو کردن خداست و بعد نزول رحمت او. توبه مرتبه انتهایی عبودیت و استغفار است. توبه یعنی روی بنده به سمت خداست و هیچ چرخشی ندارد.

فرق غفران و رحمت چیست؟ رحمت، وجود بخشی است و غفران، رحمت خاص است. وجود بخشی از حیث جبران کنندگی، افزایش دهنده است. اسم جنس غفران، رحمت است. مغفرت، اجر و پاداش است، " و بشره بمغفره و اجر کریم " .

"انه كان توابا" دو نقش دارد. یکی این که چون خدا تواب است این اتفاق می افتد و یکی این که چون این اتفاق افتاده، این صفت خدا قابل فهم شده است. و هر دو صحیح است. تواب بودن را مقدم بر شرط و جزا می گیرند، و فهم تواب بودن را غایت شرط و جزا می گیرند.

غایت نظام عالم این است که تواب بودن را بفهمیم. خدا تواب است پس نصر و فتح جاری می‌شود و مردم در دین داخل می‌شوند و این باعث می‌شود که تسیح و حمد رسول نمایان شود و مردم تواب بودن خدا را بفهمند و توبه کنند.

توبه‌ی اول، جریان سازی است و توبه دوم غایت است. برای توبه یک ساختار تعریف می‌کنید. شما با این جریان یک ساختاری ایجاد می‌کنید که هر کس وارد این ساختار شد، توبه می‌کند. ساختار دین با ساختار توبه یکی می‌شود. بروز دین می‌شود توبه.

می‌شود که جامعه به صورتی باشد که مردم، کار زشت انجام ندهند. فلسفه‌ی حکومت دینی همین است. می‌شود با دین نظامی ساخت که به طور تکوینی انسان‌ها توبه کنند. ما وقتی می‌گوییم توبه به یاد گناهانمان می‌افتیم. در حالی که توبه فلسفه‌ی نصر و فتح الهی است. مراتب توبه از استغفار از گناه هست تا مراتب بالاتر. این سوره جزء سوره‌های مچ گیر در تدریس تدبر است.

از بین موضوعات سوره می‌خواهیم مولفه استخراج کنیم. سعی مان این است که مولفه‌های امت توحیدی را استخراج کنیم.

در امت رویکرد عوض می‌شود. ممکن است بخشی از ویژگی‌های جامعه مربوط به طبیعت و تکوینات باشد. در خانواده‌ها آداب و رسوم هست که ما بطور طبیعی با آن‌ها زندگی می‌کنیم. ولی امت توحیدی با شاکله‌ی عبودیتی است نه با شاکله‌ی خلقی. با امر و نهی و طوع و اختیار شکل می‌گیرد.

برشی از جامعه، نگاه خاص و جهت دار دارند و این نگاه خاص و جهت دار معطوف به امر و نهی‌هایی است که یک گروه رعایت می‌کنند. این امت می‌تواند توحیدی یا شیطانی باشد. در امت، زمان و مکان حذف می‌شود. همه‌ی طاغوت‌ها در یک امتند که خصوصیتشان طغیان است. این بحث یک بدی دارد، اینکه تا کسی مولفه‌های جمع، جامعه و جوامع را نشناسد، نمی‌تواند شاکله و مولفه‌های امت را بفهمد. چون شاکله امت انتزاع از شاکله‌های جمع و... است.

یک مثال می‌زنم اگر باین مثال جلو آمدید، بحث را درباره امت ادامه می‌دهیم.

مثال: شما خانواده، اقوام، شهر، همسایه‌هایی دارید و تنها نیستید. من شما را از روستا به شهر می‌برم. شما تصوراتی از جمع دارید که این تصورات به شما چسبیده و جدا نمی‌شود. این تصورات برای شما بافتی تشکیل می‌دهد که در قسمت‌هایی مشترک با دیگران یا متفاوت از دیگران است. شما جمع، جامعه، جوامعی دارید و به عدم این‌ها فکر نکردید. اگر یک دختر تهرانی را به روستا ببرید اصلاً نمی‌تواند زندگی کند و فرض این موضوع برایش محال است.

هر چه صفت دارید در مواجهه با جمع شکل گرفته و الان باید هرچه از جمع، جامعه، جوامع در ذهن دارید پاک کنید. قدرت این انتزاع را ندارید چون محکوم به این جمع‌ها هستید. حضرت سلمان در جامعه‌ای زندگی می‌کرد،

جامعه اش را رها کرد و سالها شهر به شهر گشت، تا به رسول الله(ص) رسید. از پيله اش جدا شد. جامعه‌ای ایده آل را در ذهنش داشت و با دیدن جامعه رسول تطبیق داد و فهمید همان است که او می‌خواست است.

بحث ما توان انتزاع فکر بکر برای فهم هویت جمعی انسان‌هاست. تا بعد بتوانیم درباره‌ی شاکله اش فکر بکنیم. برای فهم این موضوع خدا کارهای مختلفی کرده است. آدم و حوا در بهشتند و ابلیسی که در پی آنهاست. قبل از هبوط هم هویت جمعی و زوجیت وجود داشته است. پس زوجیت را زودتر از خیلی از مطالب می‌توان فهمید، حتی قبل از پدر و مادر. دشمنی و محبت از نوع زوجیت. بعد از هبوط قتل‌هاییل توسط قایل مثل این است که همه‌ی بشریت کشته شد. فکر کنید شما هاییل هستید و در بیابانی که هیچ کس همراهتان نیست توسط قایل کشته می‌شوید. خدا از این موضوع حکمی داده که " مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا "، این حکم با تدبیر در داستان فوق قابل فهم است. می‌فهمیم که چرا کشتن یک نفر مثل کشتن همه‌ی بشریت است.

موضوع جمعیت چرا برای ما مهم است. مهم‌ترین کار هاییل سازی است و ما غافلیم. در جمع قرار گرفته‌ایم و درگیر موضوعات مختلف اقتصادی و... هستیم. نمی‌دانیم یک بچه می‌تواند همه‌ی بشریت را زنده کند. این آیه یک مدل ارائه می‌دهد. شأن جمعیت را باید بفهمیم. فکر کنید در جایی زندگی می‌کنید که ۱۰ خانوار جمعیت دارد. لباس و اکل و زینت در چنین شرایطی با تهران متفاوت است. آنچه خدا برای شما در نظر گرفته با آنچه دیگران برای شما در نظر گرفته اند یکسان نیست. "خذو زینتکم عند کل مسجد" یعنی من هر جا نماز می‌خوانم می‌شود مسجد. مسجد یعنی محل هویت پیدا می‌کند. هر جا مسجد شده در صدر اسلام جایی بوده که رسول خدا در آن جا نماز خوانده اند. لباس و اکل و زینت در سوره اعراف ناظر به همین است.

معنی همسایه در آپارتمان و در روستا فرق دارد. همسایه در روستا پناه شماست. روایت است که همسایه از فامیل به انسان نزدیکتر است. روایات مربوط به فامیل و وضعیت الان فامیل‌ها! زندگی افراد در روستا با فامیل گره خورده است. آن‌ها می‌گویند ارحام و ما هم می‌گوییم ارحام ولی اصلاً نمی‌فهمیم. ما الان قطع رحم کردیم و رزقمان هم سر جایش هست. ولی در روستا چنین نیست. عرضم این نیست که روستا بهتر از شهر است. انسان به ظاهر در شهر اجتماعی‌تر شده است ولی در باطن بسیار بیشتر از اجتماع دور شده است. کأنّ هیچ کارش اجتماعی نیست. اگر در روستا برادرش از دست رود "الان انکسر ظهري" برایش اتفاق می‌افتد. اما الان با فرزند پسر، شهرآباد نمی‌بینیم. اجتماع برای انسان هزینه آور شده است.

باید شهرمان بشود آبادستان دین الهی. "کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا." الان در شهری هستیم که نعمت تکثر داریم چرا این نعمت را نمی‌بینیم؟ چون این نعمت بادآورده است. قدر جمعیت را بدان. جمعیت و امکانات هست و کارمان خیلی جلوسست. فقط ظاهر این جمعیت گرد گرفته است و باید با این امکانات، جمعیت را اصلاح کنیم. باید مولفه‌های جمع و اجتماع باز تعریف بشود. وقتی جمعیت را کنترل می‌کنیم یعنی که جمعیت را مخل می‌دانیم. کمیت جمعیت نباید دست بخورد بلکه کیفیت آن را باید درست کنیم. هیچ کس فکر نمی‌کند که ازدواج و بچه دار شدن جهاد است.

نماز جماعت با جمعیت اتفاق می‌افتد و حج هم همینطور است. بسیاری از خیرات به واسطه هویت جمعی اتفاق می‌افتد. به ازدواج مثل راه سعادت و جهاد باید نگاه شود، نه یک عرف و غریزه و یا حتی راه تکامل فردی. باید فکر کنیم که در روستایی هستیم که بقای آنجا منوط به ازدواج و بقای نسل ماست. در بحث امت جمعیت فقط یک مولفه است. با سوره نصر باید مولفه‌ها باز تعریف شوند.

نصر و فتح آمده تا مردم به دین وارد شوند. "سبح بحمد ربک" نظام حاکم به تربیت این مردم است. افواجا حال است ولی حال از فعل است و بسیار مهم می‌شود. شما از فوج فوج داخل شدن مردم، نصر و فتح را می‌فهمید. نگاه کلی سوره به جمعیت بشر مثبت است و یک فرصت. نصر و فتح بدست آوردنی است. در واقع این یک شاخص ارزیابی نظام دینی است.

- مفهوم جمع

- مفهوم فوج

- مفهوم جامعه و روابط و جمعیت

- مفهوم یدخلون

سوره نصر و جریان سازی یک امت: باید اول جمع و جامعه را متوجه شده و بعد یدخلون معنا شود. هرچه جمعیت بیشتر باشد امکان داخل شدن در دین بیستراست. ولی این نیاز به نیرویی دارد که بتواند عملیات کند. ساختار فکری ما بشدت فردی است. حتی تحلیل های جامعه شناسی ما هم فردی است.

ان شالله خداوند ما را جزء امت واحده قرار دهد. همین که خدا به ما توفیق داده این حرف ها را بزنیم، و دلمان را با حضرت ابراهیم(ع) هم سو بکنیم خدا را شکر.

ان شالله با حضرت ابراهیم(ع) که پدر و رأس این امت است محشور شویم صلوات.

حضرت ابراهیم(ع) زن و فرزندش را به کعبه برد تا امت تشکیل دهد. فهمید کعبه محلی است که مختصات خاص دارد. افق او ساخت امت بود و زنش را به محل امن برد. همه ی رزق حج که بسیار وسیع است به یمن فکر اوست. "وادی غیر ذی زرع" را انتخاب کرد تا مطامع دنیوی در کار نباشد. اگر یک تحلیل گر اجتماعی زندگی حضرت ابراهیم(ع) را مورد تحقیق قرار دهد نتایج دقیقی بدست می آورد.

ان شالله خدا معرفت حضرت ابراهیم(ع) را به ما بدهد.



مواردی که جلسه‌ی پیش مطرح کردیم این بود که در اثر نصر خدا و فتح او وضعیت خاصی در جامعه اتفاق می‌افتد. در واقع نصر خدا و فتح برهم زنده‌ی وضعیت نیست، بلکه استقرار وضعیتی جدید را نوید می‌دهد، (کلمه‌ی جاء) بحث استقرار وضعیت جدید است.

مولفه اِذَا، جاء و نصر و فتح بررسی شد.

در نصر مشارکت از جانب مردم لازم است، بنابراین اِذَا لازم می‌شود. پس جمله با اِذَا شروع شده به این دلیل که موقعیت و شرایط فتح فراهم شده است. موقعیت فتح هم به سبب حرکت مردم اتفاق می‌افتد یعنی اگر حرکت نباشد فتح اتفاق نمی‌افتد.

این سوره در انتهای عمر پیامبر (ص) نازل شده و فتح‌های پیامبر (ص) بعد از جهادهای پیامبر (ص) بوده است. پیامبر اکرم (ص) در این سوره به عنوان شاهد مورد خطاب قرار گرفته‌اند، شاهد در این سوره همان کسی است که نصر و فتح به سبب فعالیت او تقدیر شده و رقم خورده است. از دو جهت شاهد است: یکی از جهت مشاهده کننده‌ی دستاوردها و دیگری به عنوان سبب (مسبب) دستاوردها، که معنی دوم ناظر به امکان پذیر بودن نصر و فتح فراگیر است. یعنی همانطور که این موقعیت را در زمان رسول (ص) دیده‌اید در زمان‌های دیگر قابل دستیابی است. او تنها کسی نیست که این نصر را رقم زده است، زیرا شاهد مثل شاگرد اول است، آن کلاس می‌توانسته شاگرد اول داشته باشد. در مجموع اسلام قابلیت فراگیر شدن را دارد که معنای شاهد دوم است.

بحث ناس در سوره به هویت جمعی انسان برمی‌گردد، در واقع باین کلمه ویژگی او را در فعالیت‌های اجتماعی‌اش تاکید می‌کند. این مهم است که خداوند برای انسان یک هویت اجتماعی قائل است و انسان زندگی‌اش در هویت

اجتماعی‌اش تنیده می‌شود و مسائل جامعه، مسائل فرد می‌شود. و بسیاری چیزها که به انسان می‌دهند یا از او می‌گیرند به واسطه‌ی این اجتماعی بودن او است.

دین موضوع بعدی است، که می‌تواند دین خدا یا غیر خدا باشد.

فوج فوج وارد شدن نشان از نصر و فتح الهی دارد، گرویدن به عنوان یکی از مهم ترین مصادیق نصر و فتح به حساب می آید در واقع به عنوان غایت است. بنابراین به عنوان شاخص حرکت های اجتماعی الهی قابل معرفی است. جهان شمول بودن حرکت اجتماعی و تاثیر و تاثری که بر کلیه حرکت های جامعه و جوامع می گذارند از مولفه های این شاخص است. این مهم است که از یک حرکت اجتماعی ارزیابی درستی داشته باشیم و اگر به سمت حق حرکت می کند در این سوره داخل شدن به صورت فوج فوج است. مثل داخل شدن انسان ها به تشیع با اینکه از ابتدای اسلام محدودیت های زیادی وجود داشت.

سوال: حرکت های غیر الهی هم مقطعی رشد می کنند و فوج فوج ورود دارند پس چگونه توضیح داده می شود؟

۱- به میزان هزینه ها نگاه کنید که هر گروهی و هر حرکتی چه میزان هزینه برده است، ۲- دوام حرکت را بررسی کنید، زیرا برخی رشدها سرطانی است مثل داعش. پس تداوم بسیار مهم می شود.

گاهی ما می آییم غیر مذهبی ها را مذهبی می کنیم، گاهی مذهبی ها را ساماندهی می کنیم. آن چیزی که در گروهک ها (داعش و...) می بینیم ساماندهی است و نه داخل شدن.

سوال: نصر مردم از سوره چگونه برداشت می شود؟ براساس آیهی "ان تنصروا الله ینصرکم" یعنی مقدمه ی نصر خدا نصر مردم است.

در فوج فوج در دین خدا وارد شدن، تعداد و اکثریت معنا ندارد. زیرا در همان زمان نزول تعداد مسیحیان و یهودیان از مسلمانان بیشتر بوده اند ولی فرمود فوج فوج وارد می شوند.

کسی که در ولایت پذیری اش دچار مشکل شده است و اهل تسنن است، دچار انحراف شده است، ولی انحراف ها در دین به معنای خروج از نعمت نیست. در این سوره دین آمده است، پس داخل شدن در دین نعمت است ولی قوه ی مراقبت از این دخول نیز لازم است و مهم می شود.

بحث فوج فوج ناظر به مراتب هویت اجتماعی بدون تعیین آن مذهب است. مایک موضوعی داریم به نام مراتب هویت اجتماعی، مثلاً یک جمعی در اربعین به کربلا می روند، برخی با خانواده برخی با دوستان و برخی ..... ، وقتی می گوییم فوج اطلاقش به همه است، یعنی همه از گروه های مختلف. هر کدام برای دسته شدنشان (هر فوجی برای

فوج شدنش) انگیزه‌ی خاصی دارد، فوجی به صورت خانواده و فوجی به صورت دوست و... این انگیزه‌ها ناظر به مراتب هویت اجتماعی است.

به طور طبیعی هر فوجی ناظر به شاکله‌ای است. مثلاً کسی که با دوستانش آمده‌است لازم نیست هتل برود و کف خیابان هم می‌تواند بخوابد. فوج یک نفره هم می‌توانیم داشته باشیم. باید یک سیستمی برایش در نظر بگیریم تا فوج شود. فوج یعنی یک قطعه از یک حرکت اجتماعی که کنده می‌شود و جریان تولید می‌کند.

در حرکت‌های اجتماعی استمرار حرکت به سمت خدا وابسته به بصیرت مردم است. یعنی اگر جامعه بصیرتش را از دست دهد، خدا عنایتش را از آن جامعه برمی‌دارد. در جامعه لازم است شرایط نصر و فتح به صورت دائمی فراهم شود و گرنه رحمت الهی از مردم برداشته می‌شود. نصر و فتح به حرکت‌های اجتماعی بسیار وابسته است. انواع گناهان، انحرافات، باورهای غلط سم نصر و فتح الهی است.

برخی از انحرافات انسان را از دین خارج می‌کند، ولی این هم ممکن است که کسی ظاهر دین را داشته باشد ولی باطن او دین دار نباشد. نصر و فتح، و دین و داخل شدن با هم است، در غیر این صورت کسی که غیر از این داخل شدن باشد، نصر و فتح هم ندارد.

خداوند در قرآن اصرار دارد که مقدرات مردم را به گردن خودشان بیندازد. و شیطان و وابسته‌های او در قرآن اصرار دارند که مقدرات مردم به گردن تقدیرات بیندازند، مثل همین که در منا اتفاق افتاد که تقدیر بود که مردم بمیرند.

بزرگترین و مهمترین نتیجه‌ای که گرفتیم این است که نصر و فتح خدا با اِذا آمده است. پرسش می‌شود که اِذا چه زمان تحقق پیدا می‌کند؟ جواب می‌دهیم وقتی مردم حرکت کنند. چه زمان این اِذا استقرار پیدا می‌کند؟ وقتی که مردم مستمر باشند. یعنی ظهور امام زمان (ع) منوط به حرکت مردم است.

تسبیح به حمد نشان می‌دهد که نصر و فتح الهی نعمتی است که لازم است شکر شود. شکر یعنی همان تسبیح و استغفار. و هر آنچه که در سوره‌ی ابراهیم (ع) پیرامون شکر نعمت وجود دارد در این بحث نیز مطرح است.

تدابیری که مردم برای استمرار حرکتشان دارند باید از جنس تسییح و استغفار باشد، یعنی جنس حرکت اجتماعی که موجب نصر و فتح می‌شود از تسییح و استغفار باشد. یک حرکت که از فوج فوج تشکیل می‌شود در صورتی می‌تواند بهره از تسییح و استغفار داشته باشد که:

۱) در طبع خود عیب گریز، حد گریز و نقص گریز باشد.

۲) در طبع خود کمال گرایی (منظورمان از کمال همان است که با حق گره خورده است) داشته باشد.

این دو مورد دو سربیک طیف را نشان می‌دهد، که در مورد دوم باید روز به روز به کمالات، فضائل اخلاقی و معنویتش بیفزاید. و این دو تا با هم هستند.

گاهی قیدها و حدود آسیب می‌شوند، مثلاً من آدم مهمی هستم و باید در دانشگاه تدریس کنم و مدرسه نمی‌توانم بروم. هر چه سخنران خبره‌تر می‌شود آسیب‌ها نوعاً بیشتر در کمین هستند. بحث اولویت با این مساله متفاوت است و برنامه ریزی لازم دارد.

\*امان از تعینات و امان از تعینات کمالی و امان از توهم کمال که تعین هم داشته باشد. و این‌ها همه آسیب است.

تمامی این آسیب‌ها برای جمع است و این یعنی جمعی دچار توهم کمال شده است. نقص گریز نبودن یا حد گریز نبودن با عدم توسعه و بسته بودن جمع خودش را نشان می‌دهد. همین که صندوق انتقادات پر نشده، یعنی راه توسعه بسته شده است.

در زمان خلفا نقل حدیث ممنوع شد. چون وقتی احادیث نقل می‌شد مردم عیوب خلفا را می‌یافتند، و این یعنی آنها امر به معروف را حذف کردند. پیامبر ۱۰ سال خطبه‌ی نماز جمعه در مدینه خوانده‌اند و الآن یک خطبه هم از پیامبر موجود نمی‌باشد. ما از پیامبر یک نهج الفصاحه داریم که آن هم جملات تکه تکه شده است.

۳) در طبع خود (در طبع یعنی در فعلش باشد) جلب کننده‌ی رحمت الهی باشد، و این از غفران است. رحمت در شکل‌های مختلف. مهربانی، خوش خلقی، زیرکی، فراست، برطرف کردن فقر و غم و اندوه و عنایت‌های خدا و .... که همه از مصادیق رحمت است.

اگر در یک حرکت اجتماعی وارد شدید که مبعوض تر شدید یعنی دین خدا نیست و نصر و فتح پشت آن نمی‌باشد. خوب است که یک حرکت اجتماعی افرادش را روز به روز قوی‌تر کند. بسیار مهم است که طبع این حرکت اجتماعی به جلب رحمت باشد و نه اینکه رحمت را سلب کند.

سوره‌ی مبارکه‌ی نصر این گونه بیان می‌شود که .... ای رسول تو تسبیح کن... به طور واضح امر به پیامبر (ص) شده و برای تعمیم آن باید دلیل داشته باشیم. مثل سوره‌ی کوثر که اگر قرار است صل و نحر را تعمیم دهیم باید قرینه داشته باشیم.

به طور قطعی می‌دانیم که پیامبر (ص) امر به تسبیح و .. شده‌اند و این را می‌پذیریم. امرش هم مقید است و مشروط و مطلق نیست، یعنی اگر... شد ... کار را بکن.

دین و عمل پیامبر (ص) که گاهی فردی است و گاهی به اعتبار پیامبری اوست. زمانی که به اعتبار پیامبر بودن اوست از مباحث دین به شمار می‌رود. وقتی می‌گوییم رسول یعنی امر دین است. و زمانی متنی را داخل در دین بدانیم پس می‌توانیم تعمیم دهیم. پس هرآنچه که داخل دین است قابلیت مشروط برای تعمیم دارد. پس ما احتیاج به قرینه داریم.

امرهایی که در کل قرآن به پیامبر (ص) شده یکسان نیستند و قاعده‌ی اولویت ایجاد می‌کند. یک سری از امرها به خاطر این است که به در بگوید که دیوار بشنود. اگر ما بخواهیم اوامر و نواهی قرآن به پیامبر را بشماریم حدود ۱۰ نوع می‌توانیم داشته باشیم، امر در این سوره مثل امر سوره‌ی کوثر است که قصد نظام سازی دارد. یعنی ای پیامبر در تسبیح و استغفار امام باش. نظام سازی تسبیح و استغفار را به عهده بگیر.

وقتی که رهبر تسبیح کرد پیرو هم تسبیح می‌کند. و اگر رهبران کاری را انجام دهند آن کار تعمیم می‌یابد.

در این سوره اهمیت یک موضوع برای رهبر را مطرح می‌کنیم ولی انحصارش را اثبات نمی‌کنیم. چون تسبیح کار انحصاری در لفظ نیست. مثلاً ما می‌توانیم با مدل‌های مختلفی جوامع را تفکیک کنیم، در قرآن هم خداوند به طرق مختلف بحث هویت جمعی را مطرح می‌کند.

- اولین واژه که در هویت جمعی ذکر شده زوج است، زیرا اولین ارتباطی که هست ارتباط آدم(ع) و حوا(ع) در بهشت مثالی است. و این نشان می‌دهد خود زوجیت اصالت دارد.

- مرتبه‌ی بعد بحث بیت است: با تاکید بیشتر بر پدر و مادر.
- ارحام (خانواده): عشیره هم آمده است.
- قریه: زمین و آبادی
- بلد
- قوم
- ام القرى
- مدینه
- ملت
- امت: آخرین واژه است.

ممکنه است یکی دو تا جا افتاده باشد ولی بحث ما شمردن این‌ها نیست. در بحث هویت جمعی خداوند به این واژه‌ها سخن گفته است.

هویت اجتماعی یک توان حاصل از پیوندها و تعاملات اجتماعی است (تک تک نیست و توان برآیندی است)، که آن توان خاص ایجاد شده منجر به دریافت رحمت بیش از آن توان فردی می‌شود.

زوجیت هم یک پیوندی است که به واسطه‌ی ارتباطشان بیش از رحمت تک تکشان بر آن‌ها نازل می‌شود. برخی با که توان زوج از مجموع توان تک تکشان بیشتر است مخالف‌اند، ولی ما می‌گوییم که نه، هویت و قابلیت جدیدی بروز می‌کند که این خودش اقتضا آفرین است.

افواج یا فوج فوج به وسیله‌ی این‌ها تشکیل می‌شود و ماهیت فوج ممکن است زوج، بیت، ملت و امتی باشد. بنابراین فوج را باید با حیثیت هویت اجتماعی تعریف کنیم. هیچ زمانی نیست که انسان را بدون جنبه‌ی ناس بودنش ببینیم،

حتی وقتی انسان تنها می‌بینیم او را با ناس بودنش می‌بینیم. شما حتما هر کسی را با هویت جمعی‌اش می‌بیند. و خوب یا بد این جمعی زندگی کردن چنان در او تاثیر می‌گذارد که تا وقتی از آن جمع خارج نشوید متوجه خوب و بدهای جمع قبلی نمی‌شوید.

\*انسان نوعاً در مراتبی از هویت جمعی خودش محصور می‌شود. مثل یک پیاز: می‌بینید که القائات محیطی بیشتر از طبع هر کسی برای او هدایت و ضلالت می‌آورد. مثلاً فلانی، فلان اخلاق را از قریه (محلّه) می‌گیرد. فلان محلّه یعنی فلان عادات و آداب....

اصل این هویت‌های اجتماعی موجب افزایش توان انسان می‌شود، ولی یک سری انحرافات در این توان و هویت‌ها این توان را به بیراهه کشیده است. اول باید بپذیریم که انسان یک هویت جمعی دارد. (این منافاتی با شرع و اصول اخلاقی که فردی است ندارد)؛ یعنی انسان بسیار تحت تاثیر القا است و گاهی لازم است برای ترک یک موضوع فقط محیط فرد را تغییر دهیم.

اگر انسان براساس دین خدا زندگی نکند هویت جمعی خود را براساس مراتبی از مراتب هویت جمعی تعیین کرده است و خود را مقهور در شرایط می‌کند.

کار دین خدا این است که باعث می‌شود مراتب هویت جمعی در عین تنوعی که دارد به سمت یکپارچگی و انعطاف سوق پیدا کند، که در قرآن به این یکپارچگی و انعطاف امت واحده اطلاق شده است. در این صورت ناس به کلمه‌ی امت ارتقا پیدا می‌کند.

اگر انسان فکر کرد که چاره‌ای جز زندگی در جمع و جماعتی را ندارد، به طور حقیقی تبعات بودن در آن جمع و جماعت را ندارد. زندان و ابتلا هست ولی زندان و ابتلا اصل نیست. باید از دین و احکام دین استفاده کرد تا به بهترین نحو بتوان به توان هویت جمعی رسید. اللهم صل علی محمد و آل محمد

روایات زیادی از مناظر مختلفی به هویت جمعی پرداخته است. یکی از راه‌های شناخت هویت جمعی، شناخت بروزات هویت جمعی است. در واقع روایات به بروزات کمک می‌کند: در کتاب خصال، قال الصادق (علیه السلام):

ناس بر ۴ جنس اند:

- جاهل متردد (جاهلی که جنبه‌ی انکاری دارد) همه‌اش می‌گوید نه) و هوای نفسش را بغل کرده است)،
- کسی بعد از عبادتش متکبر می‌شود،
- عالمی که می‌خواهد بقیه دنبالش بیفتند و تمجیدش را بکنند
- و عارفی که بر طریق حق است و دوست دارد که قیام کند ولی مغلوب زمانه است، او بهترین زمانه‌اش هست.

در نتیجه ۴ دسته جاهل، عابد، عالم و عارف می‌شود.

با این روایت هر کسی خودش را از منظر روایت نگاه می‌کند. که عابد، جاهل، عالم و عارف در زوج، در بیت، در قریه‌اش و .... است یا نه؟ و بعد نقشش را توسعه می‌دهیم، مثلاً کسی در قریه‌اش عارف است و می‌تواند به بلد توسعه پیدا کند.

دین یک سری احکام اصلی و پایه‌ای ارائه می‌دهد که صاحبان عقل جامعه که اولوالالباب نام دارند می‌توانند احکام فرعی را استخراج کنند.

گاهی در روایتی دید کلی از هویت جمعی آمده‌است. مثلاً در این سیستم جامعه به دو قسم تقسیم می‌شود که یا جاهل است یا عالم (عالم دین و سبک زندگی) است و اگر جاهل است یا پیرو عالم است یا کاری به عالم ندارد. در روایت دیگر عالمان را تقسیم می‌کند و الی آخر...

لازمه‌ی برخورداری از نصر و فتح الهی فهم این موضوع است که فرد بتواند هویت جمعی را تشخیص دهد و از توان جمع استفاده کند. مقداری حوصله لازم است که لایه لایه‌های احاطه کننده هویت فردی را بشکافیم. و قرآن برای همه شاخص‌هایی قراردادده است.

به برکت دین انسان می‌تواند از توان هویت جمعی خود به طور مثبت استفاده کند، ان شاءالله خدا به همگی ما توفیق دهد.



کل سوره‌ی مبارکه‌ی نصر یک کلام است و از چند جمله تشکیل شده است. مایک مفهوم می به نام جمله داریم و یک مفهوم می به نام کلام. در کتاب تدبر ۸ (ادبی) آمده است. کلام وقتی است که یک مفهوم کاملی تشکیل می‌شود و جمله وقتی که یک اسناد کامل تشکیل می‌شود. اذا جاء نصر الله والفتح یک جمله است ولی هنوز مفهوم کلی بیان نشده و غرض متکلم کامل نشده است. جاء نصر الله خودش جمله است و فعل و اسناد دارد.

بحث این مطلب به چند دلیل است، فرق کلام و جمله در این سوره کاملاً واضح است.

جمله به شکل‌های مختلف وجود دارد: انشائی، خبری و جمله با افعال ناقصه و هر کدام مقصود خاص خود را می‌رسانند. مثلاً خبری از اتفاقی خبر می‌دهد چه در گذشته یا حال. انشائیه: امر به تحقق امری می‌کند. افعال ناقصه: بین خبری و انشائی است، خبری را در حالتی خاص بیان می‌کند، به خبر حالت می‌دهد یا ثبوت یا استمرار و....

اسمائی که در مورد خدا در این سوره آمده، هم با آن و هم با کان آمده است. و هر کدام خاصیتی را به صفت می‌رسانند: هر گاه آن می‌آید علاوه بر تاکید، تعلیل را می‌رساند، هر گاه صفات خدا با کان می‌آید نشان از ثبوتی در صفت مذکور است. اگر موضوع ادبی به کار گرفته شود مطالب زیادی به انسان می‌رسد.

مثال: اگر بخواهیم جمله‌ای کار کنیم روی اسناد کار می‌کنیم و با کلام کاری نداریم:

- اذا جاء نصر الله والفتح: اول یک نصرالله است که به فتح منجر می‌شود و در اثر این نصر و فتح، جاء (استقراری از اثر) حاکم می‌شود. یکی مسند و یکی مسند الیه است؛ جاء مسند الیه است، و نوع اسناد را مشخص می‌کند. "نصر و فتح آمد"، در واقع آمدنش اسناد است. فعل جاء بعد از نصر و فتح تحقق می‌یابد.

درست خلاف جمله‌ی انشائی است، مانند فسّیح: "تو" می‌شود مقدم و بعد تسبیح کردن، و درست برعکس خبری است.

- و رایت الناس یدخلون ...: اول داخل شدن است و بعد رایت اتفاق می‌افتد. براساس تحقق رتبه بندی می‌کنیم.

نکته: همهی ما داخل دین شده‌ایم و دین ه همیشه جلوتر از ماست، دین ظرف است (فی دین الله). یدخلون فی دین الله یعنی دین به انسان عرضه می‌شود و انسان آن را می‌پذیرد و خود را به باورها و احکام آن مقید می‌کند. ممکن است کسی باور کند و بپذیرد ولی به طور کامل به احکام، خودش را مقید نکند.

بحث ما اصل و فرع درایه نیست، بلکه تقدم و تاخر است: از کجا باید شروع کرد که حال خوشی داشته باشیم؟

دین هست شما باید داخل شوید وبعد از آن پیامبر شما را می‌بیند!!! تو وارد کادر بشو تا دیده شوی (ممکن است خوب دیده شود یا بد...) مثلا در سوره‌ی ماعون فویل للمصلین دارد و رویت پیامبر که نشان از دخول فرد در صلاه است.

این‌ها مقدمه‌ای برای خواندن روایت‌های توان جمعی است، باید دید روایت، نصر یا فتح یا ... را می‌گوید تا بتوان به کاربرد و نزدیکش کرد.

لا اکراه فی الدین، در ذات دین کره نیست ولی ممکن است کسی دین را با اکراه بپذیرد و با اکراه نماز بخواند مثل این است که بگوییم موز غیر شیرینی نیست ولی کسی ذائقه‌اش تلخ باشد و تلخ بچشد..

\*یدخلون: پیوسته و رو به جلو است. جاء: روبه به گذشته است. در این سوره اول گذشته است بعد مضارع و سپس افعال امر (سبح و استغفر) می‌آیند. فعل امر در زمان حال محقق می‌شود، "نماز بخوان" تحققش همان موقع است یعنی نماز را خواند. بنابراین سبح با حمد می‌کند و بعد استغفار می‌کند.

\*یک نکته در فقه: هر گاه دو امر به صورت پیوسته و در یک متن آورده شوند، آنکه مقدم می‌شود ولو با "واو" اگر چه فاء هم نیاورده باشد مقدم است.

در هر سوره‌ای یک حلقه‌ی بنیادی وجود دارد، که کشف آن حلقه‌ی بنیادی در واقع کشف غرض سوره است یا کشف آن حلقه‌ی بنیادی مقدمه‌ی کشف غرض سوره است. حلقه‌ی بنیادی یک زنجیره‌ی فرآیندی است که مقدمات، لوازم و نتایج به نحوی خاص بیان می‌شوند و این حلقه‌ی بنیادی در همه‌ی سوره تکرار می‌شود حتی ساختار کلی سوره را در بر می‌گیرد.

حلقه‌ی بنیادی در سوره‌ی نصر: یک کار توسط فوج فوج افراد انجام می‌شود و بر اثر آن رخدادی مثبت و فاتحانه اتفاق می‌افتد، برآیند اثر آن کار، نتیجه‌ی دیگری در خارج از وجود فرد محقق می‌شود. البته برای آن کسی که صادر می‌شود، قابل رویت است. جاء تحقق در فضای خارج است.

در شکل می‌توان این حلقه را به صورت مثلث یا دایره نشان داد. کل سوره را که نگاه کنید یک سیح است تا منجر به استغفار باشد. تسبیح و حمد برای رسول، و استغفار برای امت است.

پیامبر(ص) اول یدخلون فی دین الله را می‌بیند، و فتح و نصر الله و جاء.

در سیستم نظام سازی باید رسول کاری کند که مردم فوج فوج وارد دین خدا شوند و فتح و نصر رخ دهد. این از دید نظام سازی است، ولی اگر از این جنبه که یک کار از جانب افراد، یک رخداد فاتحانه و بعد از آن یک نتیجه و برآیند اتفاق افتد، دید فرآیند شناسانه به سوره است.

فرآیند شناسی زمانی است که در حال مشاهده‌ی یک اتفاق هستیم، مثلاً آشپزی کردن که اول چه کار کنم و بعد چه و چه. ولی در نظام سازی گاهی یک چیزی را به کسی آموزش می‌دهیم و گاهی یک چیزی که به کسی آموزش می‌دهیم را مدیریت می‌کنیم. رهبر جامعه باید نظام سازانه عمل کند، کاملاً مدیریتی کار کند.

فرآیند شناسی وقوع در خود فرد است، ولی نظام سازی مدیریت و آموزش وقوع به افراد است.

من سه سطح (مرتب) پیدا می‌کنم: (روی تخته)

فتح و حمد و دین روی هم می‌افتند، نصرالله و یدخلون و سبح هم روی هم می‌افتند. فتح و دین و از آن طرف تسبیح و نصرالله و یدخلون و آن طرف استغفار و جاء.

سطح اول (فتح و دین): مجموعه‌ی روایت‌هایی که مربوط به اصلاح دین و ترغیب به دین است، اینکه مردم را به دین خدا ترغیب کنند و گوشزد کردن تبعات بی‌دینی یا نقص در دین در سطح اول جا می‌گیرد. یعنی رایت الناس یدخلون... این دیدن همراه می‌شود با یک نظام برنامه ریزانه در دینداری با گسترش کمی و کیفی. چون امر شده به پیامبر که تسبیح و حمد کند، رایت با جاء پوشش پیدا می‌کند.

سطح دوم (نصرالله و تسبیح): هر آنچه از جانب اهل بیت(ع) به عنوان عروه الوثقی، جبل الل، ریسمان خدا معرفی شده است. بایستی سیل خدا را چنان معرفی کند که نصر خدا امکان پذیر باشد، ایجاد مشارکت‌های اجتماعی و زمینه سازی نصر، ایجاد مسیرهای خیر و...

سطح سوم (جاء و استغفار): و هر آنچه که مربوط می‌شود به تقویت باورهای توحیدی و اتصال به اسماء الحسنی و در واقع جاری شدن ذکر، وحی، معنویت و رحمت خاص و عام الهی، مناسک و مناسک سازی، تبیین عبادت‌ها، ادعیه، اتصال به خدا و...

در واقع در سه بخش اتصال پیامبر(ص) تعریف می‌شود و تمام روایات اهل بیت(ع) در حوزه‌ی اجتماع را می‌توان با سوره‌ی نصر پوشش داد:

- مشارکت اجتماعی
- گسترش کمی و کیفی دین و خارج کردن دین از استضعاف
- نظام سازی ذکر و معنویت در جامعه

در خود این قطعه‌ها یک سیر وجود دارد، روایات نظام دارند و با دانستن این سیر در سوره می‌توان به نظام و جذابیت آن‌ها دست یافت. روایات به زیبایی انعکاس آیات هستند.

براساس این جریان همه‌ی آنچه که توسط خدا بر انسان به خصوص در حوزه‌ی اجتماعی نازل شده است بر صفت توّاب بودن خدا سوار می‌شود و توّاب یعنی "سبقت رحمته غضبه" یعنی "کتب علی نفسه‌ی الرحمه". توّاب بودن خدا علت این زنجیره است. اسم توّاب سبب سبقت گرفتن رحمت بر غضب است.

شما وقتی روایات را براساس مدل قرآنی بررسی می‌کنید دیگر لازم نیست به راوی زیاد توجه کنید زیرا از استشمام روایت از نزدیکی به قرآن دآوری می‌کنید و نیز از خطاها حفظ می‌شوید. لازم است که روایات را دسته بندی کنید و با مدل روایات را بخوانید.

ساعت دوم:

چند روایت می‌خوانیم و ان شاءالله برای شما سودمند باشد.

(یک مثال توسط یکی از حاضران در کلاس از سوره غافر زده شد.)

سوره‌هایی که جریان سازی دارند را می‌توان با سوره نصر ارتباط داد و احکامشان سوره نصر می‌شود.

در سوره غافر " استغفر لذنبك " ابتدا آمده است و این نشان می دهد که استغفار مراتب دارد. بعضی اوقات زمینه سازی برای تزکیه را استغفار می گوئیم، که همان پیرایش کردن است. و گاهی ارتقا دادن است. سوره نصر سه بخش دارد:

- اصلاح و ارتقا " سبح بحمد ربك و استغفر "

- ایجاد شاهراه و مسیر

- انواع گسترش و تبیین.

روایات را هم همین طور می توان تبیین کرد. یکی از کارهای پیامبر(ص) این است که خود و اهل بیت(ع) را به عنوان شاغول و معیار در دین معرفی کردند. یک سری روایات معلوم می کند که اگر چه عده ای به اسم دیندارند، ولی دینشان نیاز به اصلاح و ارتقا دارد. در وهله اول دین در زندگی باید جاری باشد.

- روایت از خطبه ی فدکیه حضرت زهرا که بی نظیر است:

"یدخلون فی دین الله افواجا" جامعه را نظم می دهد. از نماز و روزه به بعد، هویت جمع مهم می شود. اگر جامعه برّ به والدین داشت رحمت وارد می شود. ملت زیك جامعه و فرهنگزیک جامعه اگر برّ به والدین نداشت دچار سخط می شود. جمعیت یک ملت وابسته به صله رحم است. صبر با عث می شود نشکنید.

بیت المال مسلمین غضب شد و یک مطالبه ی جمعی از حضرت زهرا(س) شد و ایشان در جواب اتهام این خطبه را بیان کردند. این خطبه، خلاصه ی کل قرآن است. اگر کسی این خطبه را بلد باشد، علامه است. یک خانم عزادار چگونه می تواند این خطبه را بیان کند. همه ی روش هایی که ما در تدبر داریم از خطبه قابل استناد است.

معجزه ی کلام بشر در خلاصه کردن قرآن برای غرضی خاص است و این غرض تبیین چگونگی داخل شدن در دین است. سه بخش خطبه همان سه بخش سوره نصر است. که در بخش آخر خطبه ایرادات مسلمانان را می گویند و گله و شکایت می کنند. ایرادات حضرت ساختاری و بنیادی است. دسته بندی ایشان کاملاً علمی است، با وجود ضربت خوردن ایشان و ضعف و غمی که داشتند.

" فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ زِيَادَةً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَبْيِيناً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَسْبِيحاً لِلدِّينِ وَالْعَدْلَ تَسْكِيناً لِلْقُلُوبِ وَالطَّاعَةَ نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَالْإِمَامَةَ كَمَا مِنَ الْفُرْقَةِ وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى الْإِسْتِجَابِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقِيَاةً عَنِ السَّخَطِ وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ وَ

الْقِصَاصَ حَقًّا لِلدَّمَاءِ وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَغْرِیضًا لِلْمَغْفِرَةِ وَتَوْفِیةَ الْمَكَائِلِ وَالْمَوَازِينَ تَعْرِیْرًا لِلْبَحْسَةِ وَقَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ حَجْبًا عَنِ اللَّعْنَةِ وَتَرْكَ السَّرْقَةِ إِجْبَابًا لِلْعَفْهِ وَ أَكْلَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى إِجَارَةً مِنَ الظُّلْمِ وَالْعَدْلَ فِي الْأَحْكَامِ إِنْسَاسًا لِلرَّعِيَّةِ وَ حَرَمَ اللَّهِ الشُّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ فَ اتَّقُوا اللَّهَ حَتَّى تُقَاتِهِ فِيمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ بِهِ وَانْتَهُوا عَمَّا نَهَاكُمْ عَنْهُ.

- خطبه‌ی پیامبر(ص) در آخرین جمعه عمر حضرت. " مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا "

یعنی کسی که خالصانه به ما وصل نباشد و غش داشته باشد از ما نیست. ظاهراً مسلمان است و ایرادی ندارد. مثل اینکه آب را به شیر مخلوط کنی که غش در معامله است.

- "من اهان مسلما فلیس منا من واصل لنا قاطعا او قطع لنا واصلنا او مدح لنا عابثا او اكرم لنا مخالفا فلیس منا و لسنا منه."

این رابطه دو طرفه است. اگر از روی قطع ارتباط با ما با کسی ارتباط برقرار کنند. بسیاری می‌گویند که نماز را کنار می‌گذاریم تا بتوانیم فلان کار را بکنیم. انگیزه‌های قطع و وصل را بیان می‌کند. گاهی از روی عیب مدح می‌کنیم. از یک غذا تعریف می‌کنیم تا عیب غذای دیگری را نشان دهیم.

- "ان من ادعی حینا و هو لا یعمل بقولنا فلیس منا و لا نحن منه."

کسی که ادعای حب ما بکند و به قول ما عمل نکند از ما نیست و ما از او نیستیم. اگر خودت را به ما بسپاری ما خود را به تو می‌سپاریم. در ماه محرم نباید قمه زد پس نباید قمه بزیم. این روایات می‌گویند که مصداق‌های خروج از دین چیست. اگر خالص در دین نباشیم، غش در دین داریم.

- هنگامیکه مردم با امیرالمومنین(ع) بیعت می‌کردند فرمود: که باید در هر حالت از خدا اطاعت کنید و به ملامت گران توجهی نکنید.

به حزیفه فرمود: چه می‌کنی وقتی امرای بد روی کارایند؟ اگر از آن‌ها اطاعت کنی کافر می‌شوی و اگر نکنی تو را می‌کشند. حزیفه گفت: چه کنم؟ فرمود: اگر قدرت داشتی با آن‌ها جهاد کن و اگر نداشتی از آن‌ها دوری کن. نشان می‌دهد دین همه زندگی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

- "نعمت‌های خدا را با تسلیم در برابر قضای پروردگار و شکر نعمت‌ها به پایان رسانید و بدانید که هر کس چنین نکند از ما نیست."

"فلیس منا" در روایات، اتصال ولی را نشان می‌هد.

- "لیس منا من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر کبیرنا"

شما رفتید در خانه‌ی پیامبر(ص) را زده‌اید و گفتید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله. پیامبر بگو من چه کنم؟ پیامبر از سلبی‌ها شروع می‌کند که باید چه کارهایی نکنیم. اگر کسی می‌خواهد داخل شدنش در دین خالصانه باشد این روایات را بخواند و عمل کند.

- هر کسی حق همسایه را ادا نکند از ما نیست. می‌دانید حق همسایه چیست؟ ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده کسی که همسایه‌اش از او در امان نباشد. هر گاه قرضی خواست به او بدهی. هر گاه خیری به تو رسید او را بهره مند کنی. اگر شری به او رسید به او تسلیم گویی. خانه‌ات را از آن بلند نکنی یا با اجازه بلند کنی. جلو منظره‌اش را نگیری. اگر به چیزی میل داشت در اختیارش بگذاری. یا پنهانی باشد که چشمش آن را نبیند. بعضی همسایه‌ها سه حق دارند. حق اسلام، حق جوار و حق قرابت (فامیلی). بعضی‌ها دو حق و بعضی فقط حق جوار دارند. اگر حقش را ادا نکنی از ما نیستی. اگر کسی همسایه‌اش را اذیت کند بوی بهشت را نمی‌شنود و جهنم ماوای اوست.

عجیب تر از این روایت من در عمرم ندیدم.

- مَنْ عَادَى شِيعَتَنَا فَقَدْ عَادَانَا وَمَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا لِأَنَّهُمْ مِنَّا خُلِقُوا مِن طِينَتِنَا مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِنَّا وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِنَّا شِيعَتَنَا يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ وَيَتَقَلَّبُونَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَيَفُوزُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضْنَا لِمَرْضِيهِ وَلَا اعْتَمَّ إِلَّا اعْتَمَمْنَا لِعَمِّهِ وَلَا يَفْرَحُ إِلَّا فَرَحْنَا لِفَرَحِهِ وَلَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ أَوْ غَرْبِهَا وَمَنْ تَرَكَ مِنْ شِيعَتِنَا دِينًا فَهُوَ عَلَيْنَا وَمَنْ تَرَكَ مِنْهُمْ مَالًا فَهُوَ لَوْرَثَتِهِ شِيعَتِنَا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَحْجُونَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَيَصُومُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَيُؤَالُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَتَّبِعُونَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ أَوْلِيَّكَ أَهْلَ الْإِيمَانِ وَالتَّقَى وَأَهْلَ الْوَرَعِ وَالتَّقْوَى مَنْ رَدَّ عَلَيْهِمْ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ طَعَنَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ طَعَنَ عَلَى اللَّهِ لِأَنَّهُمْ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا وَأَوْلِيَاؤُهُ صِدْقًا وَاللَّهُ إِنْ أَحَدَهُمْ لَيَسْفَعُ فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ فَيَسْفَعُهُ اللَّهُ فِيهِمْ لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (صفات الشيعه ۱۶۳)

ما باید با اهل دین خدا مجالست کنیم تا داخل در دین خدا شویم. با هر کسی نشست و برخاست نکنیم. جلسات بعد روایات در مورد القائاتی است که روحیه مسلمان را خراب می‌کند.

مباحث سوره‌ی مبارکه‌ی نصر بیان شد و بعد هم روایاتی در ذیل آن گفته شد. اگر بخواهیم با توجه به سوره‌ی مبارکه‌ی نصر کل قرآن (تدبر و تفسیر قرآن به قرآن) را بخوانیم لازم است مولفه‌های سوره‌ی نصر را بیابیم و بعد در کل قرآن به دنبال مولفه‌ها بگردیم.

### مطالعه‌ی سوره‌ی نصر در کل قرآن

مولفه‌هایی که ما در سوره می‌بینیم:

**نصر:** یک معنای واژه‌ای دارد که یاری کردن است. اعانه (کمک) + فائق آمدن نسبت به مخالف (مسیر یا محرک‌ها). این فائق آمدن به وسیله‌ی رسول و امر و نهی‌های رسول در سوره مطرح شده است. نصر باید از درون افراد اتفاق افتد. باید اول خود شکوفایی باشد تا بتواند دیگران را شکوفا کند. این نکته مهم است که نصر خدا با نصری که در ذهن ماست متفاوت است در ذهن ما نصریاری دیگران است ولی در قرآن این گونه نصر با "عون" آمده است. نصر در ذاتش ویژه‌ی خداست.

نوع نصر خدا فعال کردن قوای درونی انسان است و نصر از قبیل این فعال کردن رخ می‌دهد. به‌یمن این فعال سازی، انسان هم راستای کل هستی می‌شود و همه‌ی هستی و ملائکه همراه او در نصرت و یاری می‌شوند. می‌توان گفت که نصریک جنبه‌ی زمینه سازی دارد و یک جنبه‌ی عنایت الهی: ان تنصروا الله ینصرکم.

هر جایی در قرآن که دستوری، توصیه‌ای یا راهیابی، مسیرگشایی و هر چیزی از این مدل بود از مقوله‌ی نصر الله است و در صورتی انسان شامل این‌ها می‌شود که خود انسان ابتدا فعال شود. و به هر حال اگر انسان آن امر (اگر چه فردی باشد یا اجتماعی) را عمل کند خدا را یاری کرده است.

در نتیجه یک سری کارهایی از انسان‌ها خواسته شده است که با انجام آن‌ها خدا را یاری می‌کنند. و یاری خدا از باب نیاز نیست.



**فتح:** گشایش. باز شدن راه و طریق، دستیابی به منافع (هم جزء معانی و هم مصادیق‌اند)، رفع موانع و تنگناها جزء لوازم اصلی فتح است. هر جایی که بحث نزول رحمت و برکت و خیر است نشان از فتح است. با این شرط که فتح، مطلق نزول رحمت (رحمن) نیست بلکه سیری دارد که آن مقدمه‌ای از جانب مردم می‌باشد. ابتدای هر فتحی نصر و امر و نهی‌هایی است. مثلا من یتق الله يجعل له مخرجا.....

**دین:** آنچه که در دین مهم است عبودیت در قبال برنامه است، یک خضوعی هم ابراز می‌شود. مطلق برنامه یا مطلق عبودیت، دین نیست حتما باید در قبال هم باشند. مثلا مسئولی نقشی دارد و اینکه آن فرد این مسئولیت را بپذیرد یعنی دین را پذیرفته است، مثل زنی که نقش و مسئولیتش را پذیرفته است: کلکم راع و کلکم مسئول. مثلا امر شده به فاتقوا الارحام: این یک مادر امر است و صله‌ی رحم و قوانین زیادی درونش دارد. زوجیت و بیت و مراقبت نسبت به برنامه‌ها و قوانین آن از مفاهیم دین است، هر جایی که ساختار هست و عبودیتی هم در قبالش وجود دارد، این را دین می‌گوییم.

جاء ویدخلون و.. را فعلا کاری نداریم.

برای نصر چه سوره‌هایی را پیشنهاد می‌کنید: آل عمران، انفال، توبه

برای فتح چه سوره‌هایی: سوره‌های بالا که در نصر بود، یوسف و حجرات، کهف

برای دین چه سوره‌هایی: روم، نساء، عنکبوت، یس، دخان (تشکیل حکومت موسی و پشت کردن به فرعونیان)، سوره‌ی قدر

**تسبیح:** تنزیه و منزّه دانستن خدا از هر عیب و حدّ و نقص. سیر از عیب و نقص و حدّ به بی‌عیبی و بی‌نقصی و بی‌حدّی. تسبیح علمی و عملی است. ۳ سطح دارد:

انی کنت من الظالمین در **عیب**، در **نقص** یا در **حدّ** است.

پیامبر سیرش از حدّ است و نه از عیب و نقص. درمقابل سخنان انبیاء مواظب باشید که زود قضاوت نکنید. سیر انبیاء، سیری از نیاز تا بی‌نیازی است. ماهیت تسبیح ماهیت دعایی است، ذکر است.

در قرآن هر جایی که آسیبی بیان شده است و خدا خواسته که انسان دچار این آسیب نشود آنجا محل تسبیح است. تسبیح یعنی حیاتی که در موجود جاری است. تسبیح یعنی انعکاس داشتن نسبت به محیط. استعاذه نوعی تسبیح است که مواجه شدن با شرّ در آن موضوعیت پیدا می‌کند. استعاذه یک تسبیح کاملاً عملی است. و کاملاً عملیاتی است. سور مسبحات یک سری عیب و نقص و حدّ در انسان را مطرح می‌کند، مثلاً در سوره‌ی حشر عیب انسان با ظنّ بد بیان شده است. استعاذه یک پیشگیری و یک درمان دارد، ولی پیشگیری بیشتر در تسبیح عملی می‌گنجد. تسبیح علمی و عملی که نتیجه می‌دهد استعاذه‌ی علمی و عملی.

**حمد:** ستودن کمال (بی عیب بی نقص بی حدّ)، ستودن وجود، حق و رحمت است. تحسین الحقّ. تحسین الحسن.

در دعای سحر و بسیاری از دعاها حمد و تسبیح به این معناست که گاهی خدا را از زاویه‌ی خلق می‌بینند و تسبیح می‌کنند و گاهی خدا را از جنبه‌ی وجودی اش می‌بینند و حمد می‌کنند.

شکر ما بین استغفار و حمد است. در سوره‌ی ابراهیم تمام تکامل یک انسان وابسته به شکر است، تمام اوج گرفتن انسان به شکر است، منشاء ایمان در انسان شکر است. در روایات آمده که ایمان یعنی شکر و صبر (استمرار در شکر). کافی است که در تربیت او را به نعمت‌ها حساس کند و این حساس شدن به منزله‌ی فعال شدن ایمان و شکر است. اگر کسی به غیر خدا را رویت کند به منزله‌ی قصد آن غیر است.

وقتی ما حمد را می‌بینیم، تمجید و علو و رفعت است، چون تحسین در آن است حتماً موضوعی در آن است، ما تمجید و علو مطلق نداریم، گاهی اسماء الحسنی را حمد می‌کنیم و گاهی عبدی را. هر کجا مجدی از انسان کاملی بود باید دانست که حمد است. خدا به وسیله‌ی حمد انسان کامل را شکر کرده است. مثلاً قدم صدق داده شدن، حمد کردن خداست. در سوره‌ی زمر آخرین آیه‌اش نهایت حمد را می‌گوید.

**استغفار:** طلب نزول رحمت ( عفو، صفح یا غفران) در قبال برطرف کردن عیب و نقص و حدّ است. قیود طلب و در قبال مهم می‌شود. اگر کسی در بدترین شرایط زندگی اش سربلند کرده باشد یعنی فهمیده است که استغفار وجود دارد. در استغفار نوعاً ایرادهای ساختاری و شاکله وجود دارد. استغفار یعنی از سیستمت محو کن.

در قرآن هر کجایی که رحمتی در قبال آسیبی هست، مثلاً نزول سکینه در هنگام رزم، از مقوله‌ی استغفار است. در استغفار شاه کلید حسن ظنّ به خداست. خیلی وقت‌ها ما خیلی چیزها را نمی‌خواهیم که به ما نمی‌دهند: اذا سالک عبادی عنی..... ما علم تفصیلی به خواستن و آدم بودن نداریم.

دعا یعنی نیاز حقیقی. نسبت دعا و سوال این است که دعا رزق است و سوال طعام است، سوال ادراک فرد است، هم چنین رزق روح طعام است. اگر انسان چیزی را، نیازی را در درونش طلب کند قبل از آن که به آن چیز نیاز داشته باشد خدا را طلب کرده و خدا خودش را به او می‌دهد.

اذا جاء نصر الله و الفتح، و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا

ظرف تحقق نصر و فتح و دخول در دین در مردم است و ظرف تحقق فسح بحمد ربک رسول است.

دو ظرف را به صورت مجزا بررسی می‌کنیم:

ظرف مردم شامل جامعه می‌شود یعنی آن مقداری که مردم بخواهند از فضل بهره می‌گیرند:

- نصر آنجایی است که آسیب‌ها و رفع آسیب‌هاست،
- فتح در کمال و حق است و جاری شدن آن،
- دین یعنی صورت بندی و قالب بندی رحمت خدا

نصر و فتح و دین در ظرف رسول به صورت تسبیح و حمد و استغفار است. شکوه و مجد فتح موازنه دارد با شکوه حمد رسول.

اگر زنا در جامعه زیاد شود زلزله در جامعه زیاد می‌شود، زلزله را بدون حذف زنا نمی‌توان از بین برد. باید دین را تصحیح کرد تا استغفار انجام شود.

وقتی امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

اللهم اغفر لی الذنوب التي تغیر النعم: یعنی باید گناهایی که تغیر النعم می‌کند را در جامعه با ساختار بندی تصحیح کرد. در گناهان آن گناهی اشدّ می‌شود که ساختاری تر است مثل عبادت طاغوت. کسی که از آمریکا بدش نمی‌آید یعنی گیر ساختاری دارد، امریکا یعنی شیطان با همه‌ی عده و عُده اش. عاشورای امسال گریه کردن و سینه زدن نیست بلکه مقابله با آمریکا است. آمریکایک کشور نیست، میدان دار یک عملیات است.

تمامی اسم‌هایی که نشان از هویت جمعی انسان است را از قرآن استخراج کردیم. کسی که برای مشاوره مراجعه می‌کند بررسی می‌کنیم که کدام قسمت از هویت جمعی اش اشکال دارد در زوجیت یا بیت یا قوم و... . نظام حکومت است که بر همه‌ی این هویت جمعی چنبره زده است.

ارتباط با ولایت طاغوت با پیوند و مودت همراه است، ولو اینکه در حکومت طاغوت نباشی. [اگر کسی ذره‌ای محبت به آمریکا دارد مطمئن باشد در عاشورا در سپاه یزید بود] به طور کامل تاثیر آن مانند تاثیر القای ماهواره و... است. در سوره‌ی مبارکه‌ی نسا که راجع به زن است مهم‌ترین چیز گسترش دین خدا و مبارزه با استکبار است. کودکان و زنان اولین قربانیان طاغوت و استکبار است.

اگر چیزی را مردم بخواهند مسئولین به سمتش می‌روند. باید غفلت ناس برداشته شود زیرا نصر و فتح از مردم نشأت گرفته است. ببینم که من امروز در نصر و فتح خدا چه نقشی دارم. مطمئن هم باشید که به تعداد نیست زیرا اگر گروهی علم داشته باشند حداکثر متحول می‌شود و ما متاسفانه تئوری مبارزه با طاغوت نداریم. به کثرت نیست. حضرت امیر(ع) در باره هویت جمعی می‌گویند اگر ما یک گروه داشته باشیم می‌توانند معادلات کل جامعه را تغییر دهند.

\*\*\*

## (ساعت دوم)

روایات یک سری مربوط به آسیب‌های هویت جمعی و یک سری ضرورت هویت جمعی است. اصلاح بروزات و توانایی جمعی، هم راستایی با رسول و دین.

ضرورت قرار نگرفتن در جمع‌های گناه. بحث شکر دسته جمعی، اتصال به شیعیان و رسول و...، شاکله شناسی هویت جمعی (زوجیت، بیت، ارحام، بلد، قریه، مدینه، ملت) (فرهنگ و سبک زندگی))

در این دسته بندی‌ها حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ روایات جمع بندی شده‌اند. این‌ها مربوط به فقه حکومتی می‌شوند.

جامعه احکامی دارد ولی اولویت‌هایش بر می‌گردد به اولویت بلد، قریه و... است. اگر کسی خواست ببیند شکل حکومت اسلامی چگونه است باید ببیند که اولویت هویت‌های جمعی به چه صورت است. گاهی جنگ برای حکومتی لازم است و گاهی صلح و این تفقه از شرایط امت و بلد و قریه و... به دست می‌آید.



يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَأْبَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ الذُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ<sup>٢</sup> الْبُغْيُ عَلَى النَّاسِ وَالزَّوَالُ عَنْ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ وَكُفْرَانِ النَّعْمِ وَتَرْكُ الشُّكْرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ<sup>٣</sup> - وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُوْرَثُ النَّدَمَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ - فَعَجَزَ عَنْ دَفْنِهِ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ<sup>٤</sup> - وَتَرْكُ صِلَةِ الْقَرَابَةِ حَتَّىٰ يَسْتَعْنُوا وَتَرْكُ الصَّلَاةِ حَتَّىٰ يَخْرُجَ وَقْتُهَا وَتَرْكُ الْوَصِيَّةِ وَرَدِّ الْمَظَالِمِ وَمَنْعِ الزَّكَاةِ حَتَّىٰ يَحْضُرَ الْمَوْتُ وَيَنْعَلِقَ اللِّسَانُ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقْمَ عِصْيَانُ الْعَارِفِ بِالْبُغْيِ وَالتَّطَاوُلُ عَلَى النَّاسِ وَالِاسْتِهْزَاءُ بِهِمْ وَالسُّخْرِيَّةُ مِنْهُمْ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَدْفَعُ الْقِسْمَ إِظْهَارُ الْإِفْتِقَارِ وَالنُّومُ عَنِ الْعَتَمَةِ وَ عَنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَاسْتِحْقَاقِ النَّعْمِ وَشَكْوَى الْمَعْبُودِ عَزَّ وَجَلَّ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ شَرْبُ الْخَمْرِ وَاللَّعِبُ بِالْقِمَارِ وَتَعَاطَى مَا يُضْحِكُ النَّاسَ مِنَ اللَّغْوِ وَالْمِزَاحِ وَذِكْرُ عُيُوبِ النَّاسِ وَمُجَاسَسَةُ أَهْلِ الرَّيْبِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ تَرْكُ إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ وَتَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِ وَتَضْيِيعُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ الْمُجَاهِرَةَ بِالظُّلْمِ وَإِغْلَانُ الْفُجُورِ وَإِبَاحَةُ الْمَحْظُورِ وَعِصْيَانُ الْأَخْيَارِ وَالْإِنْطِيعَ لِلْأَشْرَارِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْيَمِينُ الْفَاجِرَةَ وَالْأَقْوَالُ الْكَاذِبَةَ وَالزُّنَا وَسَدُّ طَرِيقِ<sup>٥</sup> الْمُسْلِمِينَ - وَادْعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ أَلْيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَالْفُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَالثُّقَّةُ بِغَيْرِ اللَّهِ وَالتَّكْذِيبُ بِوَعْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ السَّحْرَ وَالكِهَانَةَ وَالْإِيمَانَ بِالنُّجُومِ وَالتَّكْذِيبُ بِالْقَدَرِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُكْشِفُ الْغِطَاءَ الْإِسْتِدَانَةَ بِغَيْرِ نِيَّةِ الْأَدَاءِ وَالْإِسْرَافُ فِي النَّفَقَةِ عَلَى الْبَاطِلِ وَالبُخْلُ عَلَى الْأَهْلِ وَالْوَالِدِ وَذَوِي الْأَرْحَامِ وَسَوْءُ الْخُلُقِ وَقِلَّةُ الصَّبْرِ وَاسْتِعْمَالُ الضَّجْرِ وَالكَسَلِ وَالِاسْتِهْزَاءُ بِأَهْلِ الدِّينِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُرَدُّ الدُّعَاءَ سُوءَ النِّيَّةِ وَخُبْتُ السَّرِيرَةَ وَالنَّفَاقَ مَعَ الْإِخْوَانِ وَتَرْكُ التَّصَدِيقِ بِالْإِجَابَةِ وَتَأْخِيرُ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ حَتَّىٰ تَذْهَبَ أَوْقَاتُهَا وَتَرْكُ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبِرِّ وَالصَّدَقَةِ وَاسْتِعْمَالِ الْبِدَاةِ وَالْفُحْشِ فِي الْقَوْلِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَحْبِسُ عَيْثَ السَّمَاءِ جَوْزُ الْحُكَامِ فِي الْقَضَاءِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ وَكِتْمَانُ الشَّهَادَةِ وَمَنْعُ الزَّكَاةِ وَالْقَرْضِ وَالْمَاعُونَ وَقِسَاوَةُ الْقَلْبِ عَلَى أَهْلِ الْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ وَظُلْمُ الْيَتِيمِ وَالْأَرْمَلَةَ وَانْتِهَارُ السَّائِلِ وَرُدُّهُ بِاللَّيْلِ.

بغی، ظلم به مردم، عدم عادت به کار خیر، و این ها همه حرکت به سمت افول است.

گسست فامیلی در ازای قتل نفس است. ترک نماز که ندامت می آورد، وصیت نمی کنید، رد ترک رد مظالم، ..

<sup>٢</sup> . قد تقدم الاستعاذه من أقسام الذنوب المذكورة في دعاء كل يوم من شهر رمضان (منه. ره).

<sup>٣</sup> . الرعد ١٣-١١.

<sup>٤</sup> . المائدة ٥-٣١.

<sup>٥</sup> . في نسخه- طرق (هامش المخطوط).

دعایی که امام علی (ع) برای غفران دارد نه که خودش نمازش را نمی خواند و .... بلکه باید سیستم و جریان سازی کند که صله‌ی رحم و عادت به کار خیر را در جامعه جاری کند.

گناهانی مطرح شده که باعث می شود که قسمت انسان دفع شود، بناست که خوشی و رزقی به انسان برسد که نمیرسد، خوابیدن در ثلث اول شب (بین مغرب و عشاء) و در زمان نماز صبح.

ذنوبی که تهتك العصم: هر کاری که جلف است!!!

ذنوبی که تنزل البلاء: رها کردن و همکاری مظلوم، ضایع کردن امر به معروف و نهی از منکر (گاهی ترک است و گاهی ضایع)

روح الله: نفحات روحانی که هر روز بر انسان می وزد که بیشتر در قالب توفیقات است، یاس از روح الله، ندیدن توفیقات و نفحات الهیف مثل نسیم است. یاس ناامیدی است که نمی گذارد که نسیم را حس کند.

قنوط از یاس شدیدتر است. بحث قنوط در فرد نوعا مسرف است و به خاطر اسرافش ناامید است. دچار دوگانگی می شود.

الذُّنُوبُ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ:

عاق والدین سحر می آورد، پدر و مادر فضا سازند و سحر باطل کننده هستند. گناهانی که حرمت ها را می شکنند.

وام و مهریه بدون قصد پرداخت (زیر قرض ببرد بدون اینکه قصد پرداخت و ادا داشته باشد).

وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ: سوء نیت و بددلی نسبت به بقیه.

این متنی است که منشوری از تمامی مسائل اجتماعی است.

الذُّنُوبُ الَّتِي تَحْبِسُ غَيْثَ السَّمَاءِ

بیدادگری در داوری، منع الزکاه و...

قانون جذب؟ منظورشان را باید بفهمیم، گاهی به معنای خوش نیتی است که این خوب است ولی آیا واقعا به همین معناست یا نه نمیدانیم.

در جلسه‌ی پیش راجع به تسبیح و استغفار صحبت کردیم، ان شاء الله امروز ادامه‌ی بحث را مطرح می‌کنیم. دعا یعنی القائنات مثبت داشتن، یعنی کسی اهل خیر باشد. بسیاری به پدر و مادرشان خوبی می‌کنند ولی دلشان را به دست نمی‌آورند.

موضوع امروز: تسبیح، حمد و استغفار رسول

### مقدمه اول

رسول: زمانی که از این لفظ استفاده می‌کنیم حیثیت امامت رسول مدّ نظر است، گاهی یا خود رسول امام می‌شود یا بعد از او امامی می‌آید، در کل یعنی کسی که عهده دار اجرای کتاب است. پیامبران اولوالعزم هم سمت رسالت داشتند و هم سمت امامت، ما در اینجا حیثیت امامت را بررسی می‌کنیم، پس حمد و تسبیح و استغفار امام مدّ نظر ماست.

در کل وقتی قرآن راجع به رسول صحبت می‌کند منظور امامت رسول است. عرف قرآن رسولش مطلق نیست و امام است.

### مقدمه دوم

تسبیح و حمد و استغفار هر چه باشد، حداقل از ۳ بعد قابل تبیین است:

- تحقق معنای تسبیح و ... در خود امام،
- تحقق معنای تسبیح و ... توسط امام در دیگران،
- تحقق معنای تسبیح و ... در ساختارها و نظامات و حرکت‌ها.

خود امام صاحب ذکر کثیر است، ایجاد کننده‌ی ذکر کثیر است، جریان ساز ذکر کثیر است.

این‌ها شامل ادعیه‌ی حضرات معصومین، راهکارها و توصیه‌ها و مواعظ آن‌ها، احکام نظاماتی است که ایجاد می‌کنند.



امام و ارتباط امام با خدا، وساطت امام برای دیگران، ساختار سازی و نظام سازی؛ دلیلی نداریم که یک بعد را گرفته و سایر ابعاد را رها کنیم. مباحث ساختاری و نظام سازی را در جلسات آینده در سوره‌ی مبارکه‌ی کوثر بیان می‌کنیم.

جامعه‌ای که در ظاهر خوب است ولی در نظام و سیستمش تسییح ندارد، داعش و منافق ساز ساز است، این جامعه سراسر نفاق است. اگر کسی نماز شب می‌خواند ولی خانواده‌اش در امنیت نیستند، در یک قسمت تسییح داشته ولی در سایر قسمت‌های زندگی‌اش تسییح را رها کرده است و این بی ساختاری ضربه می‌زند.

بروز تسییح و حمد و استغفار وابسته به نوع موجود است، مثلا نوع انسان به واسطه‌ی چندوجهی بودن باید تسییح و حمد و ... چندوجهی داشته باشد. در نتیجه تسییح تکوینی انسان چندوجهی است. اگر انسانی بخواهد تسییح تکوینی کند باید تمام جنبه‌هایش تسییح کند.

انسان در وضعیت تکوینی‌اش قابلیت گمراه شدن یا هدایت را دارد، برخی ضال‌اند و برخی مهتد. اختیار موجودی موجب هدایت یا ضلالتش می‌شود. ولی یک عده از حیث خودشان اراده را جزء تشریحی‌ها می‌دانند که آن هم درست است.

لذا وقتی امر می‌شود امام تسییح کند در همه‌ی جنبه‌ها مدنظر است. امام در قسمت اول ذکر می‌کند و خودش عصمت دارد، در قسمت دوم ایجاد ذکر می‌کند ولی طرف مقابلش ذکر را نمی‌پذیرد (چون چندوجهی است)، در چنین حالتی امام می‌تواند خودش را مقصر بداند یا خیر؟

بله، در مقام تعلیم و تزکیه و عبودیت مثل این است که معلمی سرکلاسی می‌رود که چند شاگرد خودشان نمی‌خواهند بدانند، معلم قطعا مقصر نیست ولی می‌تواند خودش را مقصر بداند، در مقام ذکر کثیر کسی عبودیت تام دارد، ولی می‌تواند خودش را مقصر بداند که ماعرفناک حق معرفتک...!!

مسیر رسیدن به خدا هایت است و حلا ندارد، پس وقتی که بی‌نهایت مسیر برای هدایت مردم وجود دارد احساس مربی به این است که راه‌های زیادی بوده که نرفته است. حضرت نوح(ع) چون امیدوار است پس حرکت می‌کند.

این تقصیر، تقصیر حرکت آور است و نه سکون آور.

استغفار هم حرکت آور است و نه سکون آور.

پیامبر در مسیر توحیدی خود را مقصر می‌داند نه به معنای عدم عصمت بلکه اینکه ذکر من در برخی اثر ندارد. یعنی شاید باید به گونه‌ای دیگر ذکر را در جامعه ایجاد کند، و تغییر سبک در بیانات روایی و خطبه‌ها نشان از این تغییر شکل برای هدایت است. لذا خطابه‌های اهل بیت (ع) دلالت مستقیم دارد به اینکه به اشکال مختلفی هدایت را در جامعه ایجاد کرده‌اند، حالا ما نقص بگوییم یا هر چه دیگر ولی باز مخلوق است و خالق نیست.

یک رهبر در جامعه مشکلات را به خودش نسبت می‌دهد با اینکه تمام تلاشش را کرده باشد و اگر به جایی برسد که نتواند هیچ حرکتی برای هدایت جامعه کند بهتر است که آرزوی مرگ کند، امام علی (ع) در خطبه‌های آخرش دیگر تیری برای پرتاب نداشت و [فرمودند] خدایا کسی دیگر را برای هدایت این مردم بفرست.

### مقدمه‌ی سوم

تسبیح و حمد و استغفار در تمامی انبیاء و اولیا ساختاری مشابه هم دارد، "و لافرق بین احد من رسله".... این از محکمات است. تفاوت این بزرگان در آخر مسیر است. ولی البته همه میل به بی نهایت دارند بلااستثنا.

در قرآن سوره‌هایی مثل هود یا شعراء که زندگی اقوام را می‌گوید، انبیا تا آخرین لحظه‌ای که ملائکه‌ی عذاب نازل نشده مایوس نشده و کارشان را انجام می‌دهند. مثل داستان حضرت لوط (ع) که ناامید نشده و تا دم نزول عذاب حضرت به کارش ادامه می‌دهد. اضطراب حضرت لوط (ع) مثل اضطراب پیامبر (ص) بعد از غدیر ایجاد شده است، و ما باید بانندگی توجه بیشتر ارتباط و چگونگی اضطراب را کشف کنیم.

حضرت یونس (ع) هم اذ ابق الی الفلک... یعنی برای قتلش دنبال او انداخته‌اند، او فرار می‌کند. چه سودی برایشان دارد که می‌خواهند حضرت یونس (ع) را خراب کنند. شما یک آیه برای این بیاورید که حضرت یونس (ع) اشتباه کرده است!!! آیه‌ی "ولاتکن کصاحب الحوت" یعنی چه؟ مثلاً من می‌توانم به امام حسن (ع) بگویم سبک زندگی‌ات مثل امام علی (ع) نباشد؟! نهی بستگی دارد که چه کسی به چه کسی و در چه موضوعی نهی کند.

حضرت علامه در ذیل این آیه در سوره‌ی بقره می‌فرمایند که غرض سوره این است که افراد مومن اعتقاد دارند که هیچ فرقی بین رسلش نیست. امر و نهی از یک مقامی به یک مقامی است و دلالتش باید به مخاطب برسد و امر و نهی نمی‌تواند احکام داشته باشد بلکه تفصیل دارد مثلاً لا تطع المکذبین: نمی‌توانیم بگوییم که پیامبر اطاعت از مکذبین می‌کرد و خدا به او نهی ازین کار کرده است که با این دید رسول از افراد عادی هم پایین تر می‌آید. پیامبر (ص) سیستمی داشته‌اند که اگر اجرا می‌کرد یک شباهتی با مسیر مکذبین دارد، و این نهی یعنی نهی ازین سیستم مشابه.

حکومت امیرالمومنین (ع) حکومت انقباضی بوده و حکومت پیامبر (ص) انبساطی است، و نمی توان به به امام علی (ع) بگوییم که مثل پیامبر (ص) انبساطی باش. موضوعات اند که حدود امر و نهی را تعیین می کنند: اقم الصلاة با اقم وجهک للدين متفاوت است.

اگر لاتطع المکذبین و لاتکن کصاحب الحوت را مثل هم بگیرید این می شود که سبک انسان درستی را اجرا نکن! باید ارزش گذاشتن برای صاحب حوت را امری جدا بگیرید و این با تبعیت از مکذبین متفاوت است. در لاتطع المکذبین دارد پشت رسول را محکم می کند، او در معرض صاحب الحوت بودن است یعنی جا داشت خانواده اش را سوار شتر کند و بردارد و ببرد. این یعنی بعد از رحلت رسول زهرای مرضیه شهید می شود، امام حسنش شهید می شود، امام حسینش شهید شد. مدینه بعد از غدیر آشوب شد! چرا از این آیه نتوانستیم شهادت اهل بیت (ع) را بفهمیم و نسبت ناروا به حضرت یونس (ع) دادیم.

جاهای دیگر این مطالب را به این شکل می گویم: باشد حضرت یونس (ع) ترک اولی داشته است. حضرت یونس (ع) سن زیادی داشته است، خداوند یک اشتباه از یک پیامبر با ۷۰۰ سال عمر گفته است، چقدر این آدم پاک است که در این عمر طولانی یک اشتباه دارد.

در قرآن داریم که از همه ی انبیاء میثاق گرفتیم و آنها هم به میثاقشان پایبند بودند. هیچ یک از انبیاء، هیچ خلل و نقصی نداشته اند؛ و هیچ امام برحقى که تابع رسالت انبیاء باشد، نقصی در امامتش ندارد در نتیجه موضوع حجت مطرح می شود. در نتیجه رسول (ص) به علاوه ی کتاب می شود امام. و این تنها حجت است، عقل چون کاشفیت از این حجت دارد پس خودش حجت است.

به دلیل وجود تسبیح و حمد و استغفار در ساحت انبیاء یک میثاقی در توحید بسته اند. سوره ی نصر شرح این میثاق است.

حجت: هرکسی هر باوری که دارد و هر فعل و عملی که انجام می دهد ناگزیر است به گزاره ای از حقایق هستی مستند کند، به آن گزاره حجت گفته می شود. و اگر هر فردی برای هر باوری چنین عملی انجام ندهد مشمول مجازات الهی است و عذری از او در عدم ارائه ی حجت پذیرفته نیست. سوره ی مبارکه ی مرسلات که رسول را پیر کرد!

می‌گویند که ۲ حجت داریم یکی بیرونی که امام است و یکی عقل که درونی است. ولی مایک حجت بیشتر نداریم، به بهانه‌ی حجت درون جلوی حجت بیرون را گرفته‌اند. ضرورت حکومت دینی امام زمان (ع) را نمی‌فهمند، در صورتی عقل حجت است که مقام کاشفیت داشته باشد، عقل رسول را و امام را تشخیص بدهد. عقل چشم است نه حجت، عقل برای مشاهده‌ی رسول است. "سمع و بصر و فواد کل اولئک کان عنه مسئولاً"...

با چشمت کعبه را دیدی ولی چشم تو کعبه نیست! ابزار است! کتاب می‌نویسند در مقایسه‌ی عقل و وحی! مگر می‌شود مقایسه‌ی چشم و مناظر طبیعی؟!

نمی‌دانم که چرا این موضوع به این سادگی را نمی‌فهمند، مقام حجت آدم‌ها با عقلشان قاطی شده و کار رسول را ترک اولی می‌دانند. حجت یعنی هر کاری که می‌کنید باید بدانید که قال الصادق و قال الباقر.....

دو میثاق داریم: یکی از انسان‌ها برای توحید گرفته شده است و یکی از انبیاء برای اجرای توحید در جامعه. حجت محصول تسبیح و حمد و استغفار انبیاء است. گاهی می‌خواهیم یک چیزی را بالا ببریم، می‌آیم یک سری چیزها را پایین می‌آوریم. ولی قرار نیست که با بالا بردن وحی، عقل را پایین بیاوریم.

نظر شخصی من این است که هیچ علمی نیست مگر اینکه امیرالمومنین (ع) حتی با یک روایت اصل آن علم را تبیین کرده است، با عقل است که چنین می‌کند، انسان باید با عقلش یک بار دیگر کتابهای تورات و انجیل را بخواند. ما بایستی اهل بیت را به خود اهل بیت (ع) بشناسیم. چقدر با روایات مانوس هستید؟

انسان کامل یک عقلی پیدا کرده است که انواع وحی را به تنوع دریافت کرده است. قابلیت عقل از نظر بینایی تفصیلی شده است و اعجاز امام همین است. باید بگویند عقل غیبی دارند نه علم غیبی! عقل قرآن در جایگاه قلب است. عقل او توانی دارد که می‌تواند از انواع علوم غیبی بهره مند شود.

علم در اثر مواجهه پدیدار می‌شود، یعنی باید اول یک عقل و مواجهه‌ای اتفاق بیفتد و بعد از آن علم حاصل شود. ولی فاصله‌ی عقل با وحی مثل فاصله‌ی مخلوق و خالق است، گاهی نسبت سنجی می‌کنند که اشکالی ندارد، هندسه سنجی کردن خوب است، ولی مقایسه نمی‌کند.

## ساعت دوم

تسبیح منزله داستان خدا از هر عیب و نقص و حد

حمد: ستایش خدا به واسطه جلوه‌های او

استغفار: غفران

در دعای فرج می‌گوییم ولی، حافظ، قائد، ناصر، دلیل و عین. این‌ها شئون ولایت و امامت هستند.

- ولایت یعنی سرپرستی و حکم دهی.
- حافظ یعنی مراقبت،
- قائد یعنی رهبری،
- ناصر یعنی یاری در برابر مخالفین،
- دلیل یعنی راهنمایی،
- عین یعنی شهادت.

امام تسبیح، حمد و استغفار می‌کند در سه حوزه: برای خودش و دیگران و ساختار. ولی جامعه برای مراقبت، رهبری، نصرت، راهنمایی و شهادت خودش، دیگران و ساختار، تسبیح و حمد و استغفار می‌کند. تسبیح امام یک موقع تبدیل می‌شود به قیام علیه طاغوت، یک موقع خارج کردن مردم از عادات اشتباه و گناهان و معاصی. این‌ها مصادیق تسبیح امام است.

یک مثال برای تسبیح ناصر: حضرت موسی (ع) در سوره قصص بعنوان یک شورش‌ی بود و قیام کرد و شیعه پیدا کرد و در نظام طاغوت هنجارشکنی کرد. تسبیح جلوه پیدا کرد با قیام و هر کس با حضرت موسی (ع) بود نصرت پیدا کرد. وقتی بنی اسرائیل را با خود برد، قائد بود. زمانی حافظ بود که بنی اسرائیل را به آن طرف رود برد. این‌ها همه در هم تنیده است. حضرت موسی (ع) برای مشاهده خدا ساختار ایجاد کرد.

تسبیح خارج کردن مردم از گناه است. این در مکه و مدینه متفاوت است. تسبیح و حمد و استغفار مکی و مدنی داریم.

اگر کسی امر به تسبیح شد و فکر قیام نکرد، جنبه‌ای از وجود او خاموش است. کسی که اهتمام به امر مسلمین نداشته باشد مسلمان نیست. مسلم نه تنها خودش در عادات اشتباه نیست و مخالف با طاغوت است بلکه اهتمام دارد که جامعه‌اش را هم از این‌ها نجات دهد. ما دین را فردی می‌دانیم که می‌توانیم با ابرقدرت‌ها بسازیم. دین نمی‌تواند با آداب و رسوم غلط و طاغوت جمع شود. اگر کسی به فکر تهاجم به شیطان نباشد، این طور نیست که شیطان کاری به او نداشته باشد. این جا از شیطان گل خورده و ضرر کرده است.

توجه به جلوه‌ها و حق طلبی حمد است. حمد امام، کمال طلبی و حق‌گرایی است. وقتی کسی بخواهد حمد کند باید هم باور و رفتار را درست کند و هم عرف و ساختار را. حمد، معیار حق را مبنا سازی می‌کند. جامعه را عاقل می‌کند. این موضوع هم می‌تواند در مکه و مدینه متفاوت باشد. حمد تمایز ایجاد می‌کند. حمد ذکر است که قدرت تشخیص حق و تمایز را می‌دهد.

اساس تشخیص شاکله جمعی بر اساس فهم مکی و مدنی است. امام در جامعه مکی مثل یک نقطه نور در جامعه‌ی تاریک. این جا بت شکنی می‌کند. حضرت ابراهیم برای پدرش استغفار می‌کند یعنی می‌خواهد از ظلمت رهایش کند. برای حمد باید ایده آل‌ها و آرمان‌ها را بشناسد. وقتی بیت را بنا می‌کند و کانال کشی می‌کند که تا ابد ادامه پیدا می‌کند. "لااله" می‌شود تسبیح و "الا الله" می‌شود حمد. موشک سوختی دارد که بتواند جرم را از فضا خارج کند این تسبیح است. این محاسبه را حمد انجام می‌دهد. "و تری الملائکه حامدین"

استغفار: طلب به همراه اراده + غفران

هرآنچه موجب جلب رحمت خاص خدا شود مصداق استغفار است. مثل توبه از گناهان که باعث نزول رحمت خاص می‌شود. برای اینکه بتوانی گناه را بشناسی باید ولی داشته باشی. برای اینکه بتوانی گناه نکنی باید حافظ داشته باشی. قائد می‌تواند انسان را بکشاند به جایی که گناه در آن جا نباشد به هر وسیله‌ای. ناصر برای کسی است که نمی‌تواند گناه نکند، مثل شخصی که به امام گفت من نمی‌توانم گناه نکنم. امام فرمود جایی بو که خدا نباشد، از رزق خدا نخور و ... دلیل هم برای این که وقتی مصادیق گناه را نمی‌شناسی. عین هم برای این که واقف به مکان و افراد باشد و ببیند. این که هر لحظه در رادار امام هستی. از مصادیق استغفار، ترک گناهان و بهره‌مندی از نعمت‌ها و استمرار و مقاومت در برابر مشکلات است. استغفار یعنی بهره‌مندی از رحمت خاص، یعنی تحقق تسبیح و حمد بصورت عملیاتی در زندگی.

قم در سوره مدثر استغفار است و بقیه امرها تسبیح است.

گناهان ساختاری خیلی سنگین و آسیب زا هستند. مثلا افراد در دانشگاه علوم انسانی می‌خوانند که ۹۰ در صد این علوم غربی و ضد اسلام و متعارض با معاد است. این‌ها با دست خودشان خودشان را بیچاره می‌کنند. قرآن می‌گوید "ان الله لا یغیروا ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم". الحمدلله دانشجویها هم چون به هیچ چیزی توجه ندارند به این کتاب‌ها هم توجه ندارند. تا این کتاب‌ها درست نشده‌اند این بی توجهی خوب است. اول باید محتوا درست شود بعد توجه دانشجویها فعال شود و تا آن زمان همین شب امتحانی درس خواندن، خوب است.

هر گونه برنامه ریزی برای دریافت حقایق از غیب، استغفار است.

امام، ظرف بروز هویت جمعی است.

هستی، ظرف بروز رفتار انسان. هر کار انسان در کائنات اثر دارد. ان ربک لبالمرصاد. "کسی که کار خیری به مردم یاد دهد، هر جنبه‌ای برایش استغفار می‌کند". موجودات، کار خوب و بد انسان را می‌فهمند.

۵ صفت ویژه برای رسول: توان اختصاصی، شناخت و گسترش آن، برتری ویژه در صفات شایسته، توان خاص در رساندن حقایق به دیگران. ما رسول خدا را به تفصیل نمی‌شناسیم و وقتی می‌خواهیم ایشان را ترسیم کنیم ایشان را به وحی متصل می‌کنیم. امام علی(ع) وقتی ایشان را معرفی می‌کند می‌فرماید که توان خاص در ابلاغ دارد و سرآمد انبیا در ابلاغ دین است. پیامبر توان ویژه دارد که نابینا را شفا دهد. ما باید از این توان خاص استفاده کنیم. توسل کنیم تا قرآن بفهمیم.

هر هویت جمعی مثل امت، زوجیت، ملت، قومیت، ارحام و قریه و ... در انسان امکان وجود دارد. مثلا انسان می‌فهمد که شاکله اش مکی است یا مدنی. مثلا شخصی هیئت اباعبدالله می‌رود و نمی‌تواند گریه کند چون ازدواج نکرده است. نباید از فهم نقص ناراحت شویم چون این فهم نقص به ما کمک می‌کند.

امام عقلا می‌تواند در این موارد کمک می‌کند. شاکله امام، شاکله امت توحیدی است. جامعه شناسی توحیدی یعنی امام شناسی، یعنی هر کس به امام نزدیکتره تواناتر و بانفوذتر است. تسبیح امام الگوی حرکت توحیدی جمعی است.

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (٢٤)

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (٢٥)

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (٢٦)

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي (٢٧)

يَقْفَهُوا قَوْلِي (٢٨)

وَاجْعَلْ لِّي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (٢٩)

هَارُونَ أَخِي (٣٠)

اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (٣١)

وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (٣٢)

كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا (٣٣)

نمونه‌ای از آیات خارج کردن مردم از آداب جاهلانیه: این آیات سرهم است. از آیه ۱۴۳ تا آیه ۱۵۸ سوره اعراف

موسی (ع) میقات را فقط برای خودش نمی‌خواهد بلکه رویت اجتماعی می‌خواهد. همه عالم باید فدای موسی بشوند.

بعد آیات را به رسول اکرم ملحق می‌کند:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٥٧)

**آیات ۷ تا ۱۰ سوره یونس**

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (٧)

أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٨)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (٩)

دَعَوْهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٠)



حمد الگوی ارتقای ظرفیت هویت جمعی است.

حق طلبی و کمال گرایی با رویکرد توجه به عدم استمرار ظلم در زندگی نوع بشر

حق طلبی و کمال گرایی با رویکرد توجه به نعمت رسل و انواع هویت جمعی

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳)

استغفار امام، یعنی جلب رحمت با هویت جمعی. تا وقتی نتوانیم هویت جمعی داشته باشیم، استغفار امام شامل حالمان نمی‌شود.

در سوره غافر نشان می‌دهد که ملائکه می‌توانند با ما داد و ستد کنند. حضرت زهرا وقتی نیازش را به رسول گفت رحمت نازل می‌شود. تسبیحات را آموزش دادند. بچه‌هایتان با ملائکه ادب کنید. واضح تر از این آیات در این مورد نداریم. با ملائکه خیلی راحت می‌توان کارها را پیش برد.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷)

رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸)

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

آیاتی که الان ذکر می‌شود تقریباً همگی در ساحت اجتماعی هستند. مغفرت از جنس دریافت رحمت است. مقام استغفار برای رسول و امام در ایجاد جایگاه‌های طلب استغفار توسط خود مردم است. رسول و امام به مردم یاد می‌دهد که خودشان استغفار کنند.

مقام استغفار برای رسول و امام در معنابخشی مفهوم ایمان و افزایش آن در افراد جامعه است.

مقام رسول و امام در تبیین احکام

مقام استغفار برای رسول و امام در اتصال ناس به ملائکه

مقام استغفار برای رسول و امام در ایجاد روحیه دادن به مردم

مقام استغفار برای رسول و امام در القای ذکر

مقام استغفار برای رسول و امام در رساندن مردم به فوز

مقام استغفار برای رسول و امام در خارج کردن مردم از گمراهی‌ها

دعای بعد زیارت امام رضا که ۱۳ استغفار بیان شده که ان شاء الله هفته بعد بحث می‌شود.

دو موضوع مهمی که می‌خواهیم به آن پردازیم، یک بحث به نظر کاملاً حاشیه فوج است، و بحث دیگر بحث توبه است. در بحث توبه آیاتی را که پیرامون آن است یک دور در قرآن بررسی کنیم.

سوره سه بخش دارد:

نصر و فتح درایه‌ی اول، نوعی نصر و فتح است. نصر و فتح زمانی اتفاق می‌افتد یا اتفاق افتاده یا اتفاق خواهد افتاد که داخل شدن در دین عینیت پیدا خواهد کرد. همزمانی نصر و فتح مهم است. دو تا با هم موضوعیت دارد. و این معادل ظهور صفت توأب بودن خداست. در این هنگام تسبیح، حمد و استغفار رسول محقق شده است یا می‌شود.

وقتی نصر و فتح اتفاق افتد، تسبیح و حمد رسول هم محقق خواهد شد. زیرا رسول به قرآن عمل می‌کند. یک قیدی باید اضافه شود: نصر و فتح زمانی است که داخل شدن دین به صورت فوج فوج اتفاق افتد. فوج فوج بودن ظاهراً خیلی مهم نیست، قید بالخصوص وقتی حال باشد فضای جمله را کامل متمایز کند. بحث امروز ما تا حدی روی قید فوج فوج است.

انه کان توأب: چون خدا توأب است اذا جاء نصر الله والفتح و رایت ..... تا آخر سوره. پس توأب بودن علت کل این وقایع این سوره است.

اول اول توأب بودن است < جاء نصر الله و الفتح > تسبیح و حمد و استغفار

ظهور اسماء خدا در برخورد با اتفاقات است. لذا خیلی مهم است که اول اتفاق و ظرف و گنجایش را ببینید و بعد از آن اسم خدا را در آن ببینید. یعنی کسی توأب بودن خدا را می‌فهمد که نصر و فتح (سیستم فوج فوج دخول در دین) را ببیند.

اسم ابتدا به ساکن فهم نمی‌شود. درایه‌ی آخر سوره‌ی اسراء آمده که رحمن و الله هر دو اسم خداست ولی برای کسی که چشم حقیقت بین دارد. صفت توأب با صفت رحمان برایش متفاوت است. کیفیت اتصالش متفاوت می‌شود. و این اسماء تابع ظرف‌هایی است که درست می‌کند.

ما سیستم آموزشی برای اسماء نداریم. هیچ وقت کلاس اسماء نداریم، در حالی که بزرگترین کلاس توحیدی است که می‌توانیم داشته باشیم. بسیاری از وقایعی که برای ما ناگوار است و چوب خوردیم برای فهم اسماء بوده است. چوب را خوردیم هزینه را پرداختیم ولی اسماء را فراموش کردیم. و این تقصیر خود ماست.

از اینجا فکر کنید که سوره نصر نمی‌خوانیم. از سوره بیابید بیرون. باید خوب این بحث را بفهمیم تا اثرات زیادی داشته باشد. غذای با خاصیت اگر با قاعده خورده شود خیلی مفید است و اگر به جا نباشد عوارض زیادی می‌آورد.

یک جامعه داریم که به هر حال افراد در کنار هم دارند زندگی می‌کنند. این یکپارچه زندگی کردن را امت می‌نامیم. این‌ها نه از دین خیر دارند و نه ... زندگی برایشان روزمرگی شده است. آداب و رسومشان از خودشان است. یک نفر از این‌ها که قاطی این‌ها نیست و رنگ این‌ها را ندارد به او وحی می‌شود و در تلاش است که این‌ها را از این روزمرگی نجات دهد. این آدم خودش نوعاً یک فوجی دارد، یعنی خدیجه‌ای دارد، اگر ابراهیم است ساره‌ای دارد، اگر موسی است هارونی دارد، عموماً انبیا تنها نیستند و خانواده‌ای دارند. این رسول این‌ها را از امت خارج می‌کند اختلاف ایجاد می‌شود و این اختلاف به واسطه‌ی یک عده انسان قلیل (لشردمه قلیل) اتفاق می‌افتد. این تعداد کم نشان از قلیل بودن یک حرکت است، چند نفری که یک بلد را به هم می‌ریزند. خود این افراد را اگر ببینید زندگی در عسر و حرجی دارند. در مقابلشان یک سری ایمان می‌آورند و یک سری در شک و تردید اند، تعداد بی‌ایمان‌ها در جامعه‌ی مکی در اکثریت است.

صحنه‌ی بعدی: بلد مدنی می‌شود، مومنین خالص و ناخالص می‌شوند که ناخالص‌ها در نفاق جا می‌گیرند. آن‌هایی هم که در شک و تردید اند منافق نامیده می‌شوند. انواع و اقسام حالت‌ها را می‌توانیم در بلد مدنی ببینیم. گاهی این بلد مدنی مقهور صفات نفاق می‌شود و به جاهلیت قبلی‌اش برمی‌گردد، یعنی دچار واپس‌گرایی می‌شود. می‌شود جاهلیت ثانی.

بلد مکی ایمان مغلوب است و کفر غالب و بلد مدنی برعکس است. هر چند ممکن است بلد مکی از جهت مدنیت، نظم و انضباط خیلی بهتر باشد مثل روم و ایران در زمان باستان. حتی ممکن است که بعد از غالب بودن دین دوباره دین مغلوب شود مثل زمان خلفا و خانه نشینی ائمه.

جاهلیت ثانی همان بلد مکی است با یک لباس و رویه‌ی دینی. بعضی جاهای کشور ترکیه به صورت وحشتناک هر چهار قدم یک مسجد است و از دوره‌ی خلفای عثمانی است!

دین در اینجا منظور ولایت است. دین معادل ولایت است.

پس ما ۳ مدل جامعه داریم: مکی، مدنی، مدنی مکی.

سوره‌های قرآن:

- مکی (اعراف، شعراء)،
- مکی مدنی: روی باور عمل سوار می‌شود (مسیحات به ویژه جمعه)،
- مدنی: عمل‌ها باورند. باور روی عمل سوار می‌شود مثلاً حکم و خداشناسی روی ربا می‌آید (آل عمران و بقره)،
- مدنی مکی: باورها مسئله اند (توبه و احزاب، نصر).

این‌ها قابل جمع اند، یعنی می‌شود در یک زمان جامعه‌ی مکی داشته باشید، مدنی هم داشته باشید. یک زمانی کل عالم کفر است. یک موقعی یک بخشی از ایمان یکپارچگی کل را به هم می‌زند ولی هم چنان همه کفر هستند.

اگر کسی خارج از بلد ایمانی است، باید با اذن ولی باشد. یعنی با اذن ولی فقیه باید ساکن خارج از بلد ایمانی باشد. باید علوم رایکپارچه بنیم، یعنی نه که من چون روان شناسی خواندم دیگر کاری به جامعه شناسی ندارم. عموماً کسی که خارج از بلد ایمانی باشد در حصری از کفر است و این تنفس در بلاد کفر در او تاثیر خواهد گذاشت. ولی چون محصور است حیوانیت را نمی‌فهمد.

نام این را گذاشتیم شاکله‌ی جمع. که به صورت خواسته یا ناخواسته فرد را محصور می‌کند و نمی‌گذارد فکر کند که درست است یا نادرست، و در ناخودآگاه او عمل به کفر قرار می‌گیرد و نمی‌فهمد که خروج پیدا کند یا نه. برای اینکه عمق فاجعه را بفهمید حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید که مسئله‌ی ولایت فقیه اینقدر تصورش واضح است که هر کسی او را تصدیق می‌کند و نیازی به استدلال ندارد. باید ولی فقیه را تصویرسازی کرد. بحث مرجعیت در این حوزه نیست بلکه بحث ولی فقیه است. رهبر دینی مد نظر است.

مقدمه‌ی بحث ما این بود که اگر دین نمی‌آمد جوامع به مکی و مدنی تقسیم نمی‌شد. دین آمده است و همه‌ی جوامع به مکی و مدنی تفکیک می‌شوند و این فضای مکی و مدنی بستر غلبه‌ی دین است. دین یا غالب است یا

مغلوب. نمی‌گوییم دین در زندگی شان جاری است بلکه می‌گوییم دین غالب است. در سوره‌ی نصر مسلم است که دین کامل مدّ نظر نیست، پیامبر در این جامعه در اثر سمّ شهید شدند. بحث ما از یک جامعه‌ی گل و بلبل نیست. در این جامعه قصد دارند ولیّ را ترور کنند.

اگر یک جامعه‌ای مدنی باشد می‌شود خانه‌ای بی‌ایمان باشد؟ بله، می‌شود در جامعه‌ی مدنی یک فوجی (قبیله، خانواده، ارحامی) بی‌ایمان باشند. این فوج مثل یک شهر مکی است که با جامعه‌ی مدنی داد و ستد می‌کند. قوانینی که بر این فوج است از جامعه‌ی مکی است، مثل خانواده‌ای که کاملاً تحت لوای مکی است، ماهواره دارند و حتی کل محصولاتشان مارک غربی دارند و در یک مغازه‌هایی خاص خودشان خرید می‌کنند.

می‌شود در یک جامعه‌ی مکی خانه‌ای باشد که با ایمان باشند؟ بله. کل زندگی شان ایرانی است، تلویزیون ایران را می‌بینند. با ایرانی‌ها اربعین می‌روند.

موضوع اینجا روی فوج‌هاست. فوج‌ها مکی و مدنی می‌شوند. به جای اینکه مکی و مدنی روی جوامع برود روی فوج‌ها سوار می‌شود. خدا واحد اندازه‌گیری را روی فوج می‌برد. ارزش فوج در این حد است که در یک جامعه‌ی کاملاً کفر باشید ولی فوج مدنی داشته باشید. قدر این کلمه را بدانیم. انسان اولاً اجتماعی است ثانیاً می‌تواند جامعه خود را کاملاً بر اساس سلیقه‌ی خودش تغییر دهد.

فوج با فرد فرق می‌کند. مفهوم فوج نظام کفر می‌شکند و سوره به جای اینکه روی آحاد برود روی افواج می‌برد. مثل اینکه در یک جامعه‌ی میلیونی به جای اینکه بگویی یک میلیون آمدند بگویی صد فوج. و این افزایش قدرت مدیریت را می‌رساند.

ایمان در هیچ جای عالم بدون ولیّ شکل نمی‌گیرد. کسی که نتواند ولیّ فقیه را تحمل کند نمی‌تواند امام زمان(ع) را تحمل کند.

یک بحثی داریم در شاکله‌ی صفات: هر انسانی متناسب با بروز صفاتش شأن، قدر، باور و عمل پیدا می‌کند. شاکله‌ی نفس: برآیند صفات یک انسان از او یک تشخیص می‌سازد. او را دارای یک تشخیص می‌کند و به او هویت می‌دهد. می‌گوییم این فرد در فعلش این اعمال موجود است ولو اینکه این عمل را انجام نداده باشد.

شاکله‌ی جمع: محصور بودن نفس در هویت‌های جمعی را بررسی می‌کنیم. می‌گوییم این آدم مجرد است و دیگری هم مجرد وقتی زوج می‌شوند زوجیت در آن‌ها القای یک سری خصوصیات می‌کند. جمع هم یک شخصیت پیدا می‌کند. مثلاً چند فرزند داری، دختر یا پسر؛ این‌ها القای خصوصیت می‌کنند.

بحث مدینه در هویت جمعی وارد می‌شود. بسیاری از صفات فرد که بروز پیدا می‌کند وابسته به شاکله‌ی جمع اوست.

علمای روان‌شناس شما انسان‌ها را در ابتدا با شاکله‌ی جمع‌شان می‌بینید و نه با شاکله‌ی نفس و صفاتشان. کافی است که کسی مثلاً از فرزندش فاصله بگیرد کل زندگی‌اش درست می‌شود. کافی است روابط زوجیتش درست شود.

شما باید بتوانید انواع هویت جمعی را بشناسید. اگر این موضوع حل شود بسیاری از مسائل حل می‌شود. شما به تجربه دیده‌اید که فلانی صفاتی داشت در فلان جا، وقتی رفتند کانادا یک‌طور دیگر شدند، بستر تغییر کرد صفات این‌ها هم تغییر می‌کند. بسیاری از صفات بد کنترل نشده‌ی ما به جمع برمی‌گردد. مثلاً استرس شما در روستا تمام می‌شود. ما می‌آییم خودمان را بد می‌کنیم در صورتی که با تغییری جزئی زندگی مان تغییر می‌کند.

نکته: ویژگی‌های شاکله‌ی جمع به صورت افواج قابل مشاهده است....

به نظر من در بحث ازدواج آنقدر که همگونی صفت‌های خانواده مهم است صفات دو فرد مهم نیست. فرد در یک بیت و خانواده است او محصور در این صفات است. آن فرد هم محصور است. برآیندها خیلی مهم است. همگونی به معنای ائتلاف است، همگونی به دین نیست بلکه به سبک زندگی است.

در سیستم شاکله‌ی جمع باید هدایت و تربیت وجود داشته باشد. نوع انسان وقتی به دنیا می‌آید طفیل و وابسته به هویت جمعی است. این طفل در دوره‌ی سوم رشد، خودش تصمیم می‌گیرد و از هویت جمعی فاصله می‌گیرند. و باید و نبایدش را از ولایت می‌گیرد و هویت‌اش باز جمع است ولی در سطح ولایت.

هیچ کسی بی ولی نیست: ولی شیطان < اولیاء طاغوت >، ارباب متفرقون

چون انسان از همان ابتدا طفل است، یعنی یک عده‌ای هستند که بالاتر از او باشند و ولایت بر او دارند.

مقهوریت انسان به شاکله‌ی جمعش با میزان فعال شدن تفکرش رابطه دارد. دستاورد حضرت نوح(ع) این بود که اگر تفکر و تعقل فعال نشود شاکله‌ی جمع مثبت هم نمی‌تواند انسان را نجات دهد. اگر هر شاکله‌ی جمعی نتواند تفکر و تعقل فرد را فعال کند به انحراف کشیده می‌شود. آن شاکله‌ی جمع تبدیل به وزر و وبال می‌شود.

آدم‌ها به وسیله‌ی شاکله‌ی جمعشان به سیستمی متغیر تبدیل می‌شوند. هر شاکله‌ای القای خصوصیتی دارد. و باید این القای خصوصیت فرد را مدنی کند. اگر فوجی مدنی نشود، حتماً به افواج مکی ملحق می‌شود. قضیه‌ی عالم می‌شود قضیه‌ی افواج. فوج زوجیت، فوج مکی یک القای خصوصیت دارد و مدنی یک سری خصوصیت.

مدنی شدن یعنی تحت ولایت رسول در نظام تفکر و تعقل قرار گرفتن. همین که نمی‌دانیم تحت ولایت که هستیم یعنی مکی بودن. ممکن است فوج مدنی باشد در دل مکی، ممکن است مکی در دل مدنی باشد. ممکن است مدنی در دل مدنی و یا مکی در دل مکی باشد.

نمی‌شود در فضای مدنی بدون استرس خلاف کرد. اگر چه به ظاهر شجاعانه خلاف می‌کنند ولی در اصل رعب و وحشت زیادی دارند.

فوج مدنی فضای حرکت و رشد و علم است. فضای شکر است.

بر هر مسلمانی واجب است که برای انهدام فضاهای مکی سعی و مجاهدت داشته باشد. علتش این است که رفته رفته و به تدریج آدم‌های خوب دارند در فضاهای مکی له می‌شوند. این موضوعات را براساس اعتقاداتم می‌گویم نه از جهت اینکه رجل سیاسی باشم. طبق آیات قرآن مسلمان بی تفاوت نداریم.

ممکن است آدم در مدینه الرسول باشد ولی مکی باشد. هم راستایی با شیطان خطرناک است. خداوند گفته بیت باید اینطور باشد و اگر نباشد یعنی بیت مکی است. و به همین شکل در قریه و ....

ان شاءالله که همهمه‌ی شما تبدیل به همهمه‌ی ملائکه شود، صلوات.

دو تا سوال مطرح شد:

یکی اینکه شما از کجا می‌گویید اینجا مدنی است و جاهای دیگر مکی است؟

این حرف سوال خوبی است، من خودم اینگونه جواب می‌دهم: این حرف‌های من شوخی و شعار نیست، نشستم فکر کردم که خدا هست یا نیست که دیدم هست، به دلایل مختلف فهمیدم که خدا دین قرار داده، به دلایل مختلف



فهمیدم اسلام بهترین دین است، شیعه بهترین مکتب است. واقعا دیدم امام زمان(ع) هست، پیشنهادم این است اگر کسی که شک و تردید دارد ازین مسیر برود. با خودم قرار گذاشتم که اگر هر جایی از عالم فهمیدم دین حقی هست به آن جا بروم، به این نیت تحقیق کردم حتی بروم آن جا زندگی کنم. مثلا بروم پیش آیت الله سیستانی در عراق زندگی کنم.

هر چه پیش رفتم دیدم که ولیّ فقیه ما همینی است که ولیّ ماست و فعلا ما پیش او هستیم. الحمد لله خداوند شرایط هجرت را از من برداشت. رفتم کل سایتها را گشتم و دیدم. شما می گوئید این ایراد دارد؟ من می گویم این نسبت به دیگران آسمان است به زمین.

اگر کسی تردید دارد مشکلی نیست ولی از بالا حل کند: از خدا، نبوت، شیعه و..... .

نظام تئوریکی حکومت دینی در هیچ جای عالم نظیر ندارد. به عنوان یک انسانی که مطالعه کرده است دارم می گویم.

خود را از تحت ولایت ولیّ خارج کردی کجا می روی؟

حاضرم قسم جلاله بخورم که هر سیستم و ساختاری که بهتر از این بود من هجرت کنم. سیستم ما این است که یک سیستم را برمی داریم و ۱۸۰ درجه می رویم آن طرف تر. خب این چه کاری است؟ وقتی آدمی خوب نیست آدمی دیگر را به جایش بگذارید و نه اینکه بروید تحت لوای آمریکا.

ما باید در اصل دینداری مان تحقیق کنیم. اگر کسی دینش تقلیدی باشد می ماند. علت اینکه دلمان می ریزد این است که دین موروثی رسیده است. باید با مطالعه یقین کنید. شبهات در احکام وارد نیست، باید در اصل به یقین برسید.

دو: جوابی که به اشتباهات می دهید چیست؟ حکومت اشتباه می کند؟!

خب کل عالم اشتباه می کند، باید دید نسبت به بقیه چقدر اشتباه می کند، خیلی؟ خب یعنی چی؟ هر چه مبهم بگوئید به ضرر شماست.

بسیاری از ایرادها درست است ولی مربوط به من است و نه کل سیستم آموزشی، مگر می شود کل اصلاحات را از یک نفر بخواهیم. صراط از دین است ولی سیل از آدمیان است. دغدغهی ما این است که ان تنصروا

الله ينصرکم... کسی نگفته که آموزش و پرورش را اصلاح نکنید. نظام اقتصادی تقصیر ماست. ما باید یک کاری بکنیم که وزرا و وکلای ۱۰ سال آینده درست شود. مدرسه قرآن باید برای ریاست جمهوری فکر کند.

نظام امامت یعنی ماموم داشته باشد. امام به مامومش است. زندگی مان را باید فدای امامت و ولایت کنیم.

باید از بالا بیاید و از پایین نیاید. من و شما اگر با این دید در زمان امام علی(ع) بودیم به خدا بدتر از الانمان بودیم. معاویه خیلی خوب کارش را بلد بود. الحمدلله الان خیلی اوضاع خوب است. ایمانتان اگر با تحقیق نباشد خیلی زود می‌شکنند. فقط هم ولیّ فقیه، ولیّ مراجع نه.

حرکتی که در عالم شده این است: شیعه = استبصار

ما قدر خودمان و سیستممان را نمی‌دانیم. اگر بخواهیم انتقاد کنیم من بیشتر از همه می‌توانم انتقاد کنم، و اطلاع‌م از روز اخبار نیست بلکه از روی اماره‌هاست. اگر تاریخ خوانده باشید می‌فهمید که زمان امیرالمومنین(ع) و پیامبر(ع) چگونه بود. اگر شما در دوره‌ی امام علی بودید حداقل همسران را ۶ ماه یک بار می‌دیدید، از ۵ سال حکومت ۲/۵ سال به جنگ بودند.

کتاب الغارات ( جنگ‌ها) در بردارنده‌ی تمام سخنان امام علی(ع) است که در جنگ‌هاست. سید رضی فیلتری جلوی الغارات گذاشت و کتاب نهج البلاغه را استخراج کرد. و اینطوری شخصیت امام علی(ع) دیگر شخصیت صرف جنگی نبود، و چهره‌ی امام علی(ع) یک چهره‌ی خیلی قشنگ بود. شیعه‌ی امروز باید الغارات بخواند و گرنه شیعه را نمی‌فهمد. شما باید الغارات بخوانید، نامه‌های امام علی(ع) را بخوانید، بخوانید که فکر نکنید که امیرالمومنین(ع) اشتباه کرده است.

گاهی بگویند خدا روشکر که شرایط امتحان برایمان آسان شده است. آن وقت این یقین موجب می‌شود که این کارهایمان را مثل جنگ صفین بدانیم، این‌ها هیچ است.

امیرالمومنین(ع) در ۵ سالی که حکومت کرد تقریباً در تمام صحنه‌ها شکست خورد. امام حسین(ع) هم شهید شد: ولی وقتی وارد زندگی امام علی(ع) می‌شوید واقعا اول مظلوم است، امام علی(ع) تنهایی یک کاری کرد، همه‌ی صحنه‌های شکستش را تبدیل به فتح کرد. چون در نظام شکستش یاد داد که شیعه چطور در عالم شکست نخورد. او ثبت کرد و اگر من نمی‌روم یاد بگیرم مشکل از من است. امام علی(ع) کد حکومت مهدوی را نوشت.

ما باید شیعه شویم: امروز همه قصد کنیم که تحقیق کنیم که خدا درست است، اسلام، شیعه و ... درست است. نمی‌دانم چرا حکومت دینی تشکیل شد؟ این که به سرعت نور جلو می‌رود. ما باید شیعه شویم.

کتاب شاکله‌ی جمع را اگر توانستید بخوانید کتاب خوبی است.

فصول کتاب:

(۱) چگونگی پدیدار شدن شاکله‌ی جمع: تشخیص و مراتب آن. سعی کردیم از خودمان نپاییم!

(۲) انحراف در شاکله‌ی جمعی

(۳) شاکله‌شناسی هویت جمعی که از شاکله‌ی زوجیت شروع و .. ادامه پیدا می‌کند. شاکله‌ی بیت و ...

(۴) شاکله‌ی امت واحده

خاتمه: امام ظرف بروز هویت جمعی است.

امام است که زوجیت و بیت و ... شکل می‌گیرد. امام است که مکی و مدنی می‌کند. به وسیله‌ی امام است که می‌توان هویت جمعی تشکیل دهد.

سیح بحمد رب: یعنی ای شاکله‌ی هویت جمعی تسبیح کن...

حمد امام: الگوی ارتقای هویت جمعی

امام را فرد نمی‌بینیم بلکه در ساحت جامعه می‌بینیم.

فکر کردم که یک کتاب دیگر می‌خواهیم به اسم شاکله‌ی جمعیت: یعنی برآیند شاکله‌ی جمع.

جمله آخر که رویش فکر کنید:

اگر کسی در هویت جمعی اش متصل به امام نشود، نمی‌تواند از الهامات و عنایات امام بهره مند شود. یعنی فیوضات امام فقط در قالب فوج به انسان داده می‌شود. یک موقع من با دوستم فوج می‌شوم و یک موقع با خانواده. این یعنی اساس امام شاکله‌ی جمع است. وقتی می‌روی کربلا با جمعیت می‌روی. کربلا یک جمعی بود با افواج.

امیدواریم که این مباحث اجتماعی ما را از فردگرایی مفرطی که پیدا کردیم نجات دهد.

قبل از شروع بحث مان، همه با هم سوره ی مبارکه توحید را بخوانیم.

بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله . . . .

قبل از شروع بحث مان، همه با هم سوره ی مبارکه نصر را بخوانیم.

بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء نصر الله . . . .

بحثی که راجع به فوج مطرح شد این بود که واحد جمعیت را در قرآن بررسی کردیم و دیدیم که فوج واحد جمعیت است و حتما باید به جمعی که از دو نفر بیشتر باشد فوج اطلاق شود، در صورتی که بین این تعداد هم نوعی ارتباط باشد.

فوج می تواند از زوج شروع شده و به ملت و امت برسد.

نوعا این الفاظ در بستر قرار می گیرند و نشان دهنده ی آن جمعیت هستند. مثلا وقتی می گوئیم قریه، یعنی اهل قریه و منظور از بلد، یعنی اهل بلد.

فوج دو حالت کلی پیدا دارد: یا مکی است یا مدنی؛ مکی یعنی خالی از دین حق و مدنی یعنی دیندار (دین حق) که این هم دو حالت پیدا می کند: مکی در جامعه ی مکی، فوج مکی و در جامعه ی مدنی، فوج مدنی در جامعه ی مدنی و یا در جامعه ی مکی هستند.

فوج مکی در جامعه ی مدنی باعث تولید نفاق می شود.

وقتی فوج مدنی در جامعه ی مکی است فشار و فتنه ها و سختی ها شکل می گیرد.

وقتی مدنی در مدنی است یعنی هم راستایی و تشدید در ایمان داریم.

با در نظر گرفتن انواع فوج این مطالب را ریزتر مطرح خواهیم کرد و به بررسی صفات و خصوصیات که در ما پدید می آید می پردازیم که از کدام یک از این فوج ها ناشی شده اند.

دین (شامل برنامه‌هایی است که از جانب خداوند به مردم اعطا شده‌است) مدینه را درست می‌کند و در واقع یک بلد (اهل بلد) را دین‌دار می‌کند.

وقتی دین می‌آید: باورها، کنش و واکنش‌ها و عواطف را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

وقتی دین می‌آید چه به شکل فوج و چه به شکل جامعه، باورها و رفتار و عواطف و گفت‌وگوها را تحت تاثیر قرار می‌دهند و در مجموع یک ادبیات و فرهنگی را شکل می‌دهند. فرهنگ‌ها بیشتر ناظر به باور و کنش و واکنش‌هاست و ادبیات‌ها اغلب ناظر به گفت‌وگوست.

وقتی که مدینه می‌شود ادبیات و فرهنگ تبدیل به یک فرهنگ رایج می‌شود.

چون انسان لایه لایه است در هویت جمع‌اش هم لایه لایه است و ممکن است در یک بخشی داخل دین شود و در بخش دیگر وارد نشده‌باشد و این تلازم ندارد که یک جامعه‌ای مدنی شود و تمام مردم مدینه داخل دین شده باشد زیرا اختیار وجود دارد.

وقتی در سوره می‌فرماید: "یدخلون فی دین الله افواجا": یعنی در حال فعلی، حاکمیت کلی داخل دین شده‌است که توضیح در ادامه داده می‌شود.

هر فوجی خودش موجب به وجود آمدن یک سری صفات خاص می‌شود و به واسطه‌ی بقیه‌ی لایه‌ها تعمیم پیدا می‌کند و به شکل صفات اجتماعی دیگر در می‌آید.

به دلیل اینکه انسان هویت جمع‌ی و اجتماعی متعددی دارد هر یک از این هویت‌ها موجب صفاتی و تعمیم دهنده‌ی صفاتی و شکل دهنده‌ی صفاتی است که انواع فوج با انواع هویت‌های جمع‌ی انسان را خواهیم داشت.

انسان، متناسب با هویت جمع‌ی‌اش، شاکله‌ی جمع‌ی‌اش تشکیل می‌شود مثلاً من فلان صفت را از زوجم گرفتم و فلان را از قریه و فلان را از بلدم گرفته‌ام ولی نمی‌داند که هر کدام را دقیقاً از کجا گرفته‌است.

صفات جمع‌ی از فوجی گرفته و به فوجی تعمیم داده می‌شود و این گونه شکل می‌گیرد.

می‌خواهیم این موضوع را به "تواب بودن" ارتباط دهیم.

صفت توبه در قرآن اغلب در هویت‌های جمع‌ی آمده‌است و در بسترهای اجتماعی متفاوتی هم نقش بازی کرده- است.

منشاء جمعیت و فوج‌ها هویت جمعی انسان است پس یک هویت جمعی داریم: که در یک حالت مکی است و یک حالت اینکه فرد مدنی است پس باید کاملاً لایه لایه ببینیم.

بخش همسری و مکی و مدنی، بخش خانواده و مکی و مدنی و ... زیرا ممکن است در یک هویت جمعی وارد دین شده باشد و در هویت جمعی دیگر نه.

هویت جمعی زوج که فوج مکی یا مدنی را تولید می‌کند (جزئیات مهم نیست و اصل لایه بندی صفات مهم است):

\*زوجیت بر مبنای تالیف بنا شده است:

وقتی مکی می‌شود ادبیات به عدم تالیف شکل می‌گیرد: همز و لمز، سوء ظن؛ این عدم تادیب در تمام لایه ها می‌تواند دخالت کند و اینکه بچه های ما نمی‌توانند که گروه شکل دهند برای این است که در فوج زوجیت پدر و مادرشان ناسازگاری بوده است.

تعلیم و تربیت مهم نیست وقتی فرد بچه‌دار می‌شود و همسرش را رها می‌کند که همین عمل در تربیت بچه ها خدشه زیادی وارد می‌کند.

تالیف یعنی هماهنگی و همکاری در یک جهت و نه به این معنا که همه یک کاری را انجام دهند مثل گروه سرود که ممکن است یکی بلند بخواند و یکی آرام ولی در کل یک مجموعه ی واحد و تالیف شده دارند.

فرایند صفات جمعی شامل شروع یک صفت، تعمیم آن صفت و بروز آن می‌شود که بین این ۳ پروسه فاصله وجود دارد؛ مثلاً شما تالیف یک زوج را نباید ببینید ولی بچه‌ی من در جامعه که می‌تواند به خوبی با دیگران ارتباط بگیرد یعنی من و همسر من تالیف داریم و این یعنی بروز تالیف ما. ولی تقریباً می‌توان گفت بین زن و شوهرهایی که تالیف اجتماعی ندارند فرزندان‌شان هم در جامعه تالیف نخواهند داشت لکن این قانون قطعی نیست ولی در حدود بالای ۵۰٪ قابل پیش بینی است.

طلاق امروزه سلسله‌ای شده است. و دلیلش به خاطر صفاتی است که منشاء این موضوع می‌شود.

با همز و لمز زوجیت باطل می‌گردد و باعث می‌شود تالیف زوج از بین رود، در تکوین، همز و لمز و سوء ظن است که موجب ایجاد طلاق می‌شود هر چند که طلاق تشریحی است.

پس صفاتی که مربوط به تالیف هستند ساختارشان مربوط به زوجیت یا نوعی زوجیت است : صفات مربوط به اخلاق: غضب و پرخاشگری و خلق و خو.

ممکن است که بگویید ما زوج نشدیم ولی هر چه شما با اخلاق تر باشید بیشتر اهل تالیف خواهید شد یعنی هر چه اخلاق بهتر به طور طبیعی اهل تالیف تر است. و این موضوع برای مجردها مهم است.

خیلی از آدم‌ها قبل ازدواجشان آدم‌های خوبی هستند ولی بعد ازدواج کاملاً زیر و رو می‌شوند و این یعنی این که قبلاً هم مشکل داشته‌اند ولی در بستر ازدواج بروز پیدا کرده‌است. در واقع این تبدیل شده‌است به یک فرایند تولید صفات که افتاده در یک چرخه‌ای..

مهم ترین ویژگی همسری، اهل الفت بودن است.

نوعاً برخی از صفات هستند که براساس روایات طبع آن صفت با الفت نیست. مثلاً حتی اگر در یک جامعه‌ی لاییک هم باشید می‌توانید با حذف آن صفت (دشنام و ناسزا) در همان جامعه‌ی مکی الفت ظاهری داشته باشید.

ما نوعاً مقابله به مثل می‌کنیم و از خجالت تمام همز و لمزها در می‌آییم.

انسان‌ها یا موثراند یا اهل تاثیر.

کسانی که می‌خواهند بروند خواستگاری باید ببینند که پدر و مادر دختر اهل تالیف هستند یا نه و این یعنی همز و لمز می‌کنند یا نه.

زوجیت را نسبت می‌دهیم به بیت و بیت را نسبت می‌دهیم به ارحام.

\*در ارحام بحث کرامت مطرح می‌شود : سوره‌ی مبارکه‌ی فجر و سوره‌ی مبارکه‌ی همزه.

عدم تکریم:

(۱) واکنش‌های ناپخته‌ی سریع، اجازه‌ی اشتباه ندادن در خانواده (آدم چکشی)

شما وقتی یک پولی دست شماست به یتیم نده مگر زمانی که او را اکرام کنی و اکرام کردن یعنی باید او را امتحان کنی...

تکریم : واکنش‌های معقول.



مثلا نماز صبحش قضا شد واکنش سریع نشان نده ولی یک فکری هم بکن و نسبت به این موضوع بی خیال نباش. از بچه‌ها شروع می‌شود تا اقوام و فامیل، این واکنش‌های سریع منجر به قطع ارحام و نَمّامی می‌گردد و تبدیل می‌شود به خواستگاه انواع و اقسام حسد.

۲) عدم شناخت استعدادها و نداشتن برنامه‌ریزی مناسب برای استفاده از آن‌ها:

مثلا چون بقیه قرآن حفظ می‌کنند بچه‌ی من هم باید قرآن حفظ کند!

که تکریم در این جا یعنی استعداد شناسی و برنامه‌ریزی مطابق آن استعداد.

در صورتی که استعداد شناسایی شود راه بر همز و لمز بسته می‌شود.

در کتاب تفکر اجتماعی یک فصل است به اسم تالیف که اگر مطالعه بقرمائید بسیار خوب است زیرا پایه‌ی تمام کارهای اجتماعی و تا حدی اقتصادی است. هیچ‌گاه اقتصاد یک کشور رونق نمی‌گیرد مگر با تالیف افراد آن کشور.

منشاء تکریم در بیت و خانواده است و در جاهای دیگر پرداخته شده و بروز می‌یابد.

در مقابل عدم تکریم دیگران، احسان کنید.

در وجود انسان جوهر و گوهری به نام تفکر وجود دارد که نمی‌گذارد او جوّ گیر شود. در دنیا وقتی معلوم می‌شود که تفکر کسی فعال شده یا نه که در مقابل عدم تکریم دیگران واقع شده‌باشد و نیاز به عکس‌العمل داشته‌باشد، آن وقت است که واکنش او تعیین کننده‌ی تفکر و عقل اوست.

کاری که غرب انجام داده این است که با طراحی بازی‌هایی، صفتی به اسم خشونت و پرخاشگری را در کودکی نهادینه می‌کنند تا هنگامی که به سن جوانی رسید یک صفت منفی به طور کامل در او نهادینه شود.

خیلی از آقایان بعد از مدتی، هوس تعدد زوجات می‌کنند، انسان می‌آید حقایق را می‌گیرد و متناسب با نظر خودش شروع به تبدیل کردن می‌کند. وقتی با فرد مصاحبه می‌کنید حرف‌های خیلی جالب و خوبی می‌زند ولی در برابریش چیز دیگری است. زوجیت را می‌بیند و بیت را نمی‌بیند. بیت را می‌بیند و بیوت را نمی‌بیند، تکریم بچه‌اش را نمی‌

بیند. کافی بود که همین را می‌فهمید که کودک در یادگیری تالیفش این دو (پدر و مادر خودش) را می‌بیند که تالیفی ندارند و نه آن‌دویی که تالیف دارند. این‌ها موضوعات خاص پیدا می‌کند.

\* قریه: در معنای دوست، همکار و همسایه.

روابط دوستی، هم‌کار و هم‌محلّه.

ادبیات فوج مکی: تعدی. فجار؛ فرهنگ فجور. خصوصیت: ظم (عدم آگاهی از حقوق)، ناآبادانی؛

ادبیات فوج مدنی: برادری. ابرار؛ فرهنگ برّ. خصوصیت: خود جانبدار بودن. آبادانی؛

سوره‌ای که به این موضوع مربوط هست، سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین است.

منطق اهل بیت علیهم السلام و ادبیات روایات این است که: عاجزترین مردم کسی است که نمی‌تواند دوست جدیدی انتخاب کند و عاجزتر از آن کسی است که آن دوستی که داشته را هم از دست بدهد.

پس هر کسی متناسب با سنش باید دوست جدید داشته باشد. ادبیات فوج مکی در آلوده کردن دوستان است یا میل به دوست را از او سلب می‌کند. بعضی از افراد در این ناحیه اشکال دارند، ما خیلی دوست داریم ولی با خانواده‌های مان ارتباط نداریم و این یعنی لطمه خوردن به خانواده که جزء عدم تکریم است.

قرار است راه برقراری انواع روابط با اطرافیان مان را باز کنیم.

دین یک خون یا قلبی است که باید به تک تک رگ‌ها و ماهیچه‌ها خون را برساند یعنی دین باید در تمام روابط ما جریان یابد تا الفت آدم بیشتر شود و انقطاع هم نداشته باشیم.

سوال: تکلیف ما در مقابل افرادی که نمک‌شناس‌اند چیست؟

گاهی شما مسئله را به صورت یک رخداد می‌بینید یعنی هزاران بار به یک کسی کمک کنید، من بلافاصله آن رخداد را به یک مسئله‌ی علمی تبدیل می‌کنم یعنی دوباره خیری می‌رسانم که آیا همان واکنش را نشان می‌دهد یا نه. من باید یک خیری انجام دهم که او واکنش متفاوت تری انجام دهد یا بهتر یا بدتر. در این مسیر فقط من در حال آزمون و خطا هستم که به گونه‌ای خیر برسانم تا او واکنشش متفاوت شود. حتی اگر بدتر هم شود یعنی تفاوت وجود داشته باشد.

رخدادها را علمی نگاه کنید، بعد از یک مدتی می‌توانید کتابی بنویسید که چگونه یک انسان با این حد از سفت و سختی را می‌شود نرم یا متفاوت کرد!!! دقیقاً کاری که غربی‌ها انجام می‌دهند.

لذا با این مواجهه‌ها من تفکر و تعقل خودم را تست می‌کنم و به عالم نشان می‌دهم که این گونه بوده‌ام.

سوالی که پیش می‌آید این است که این احتمال وجود دارد که تفکر من بگوید مدتی انسانی را به حال خودش رها کنم و با او ارتباط نداشته باشم؟ بله می‌شود. این خود می‌تواند یک تاکتیک تفکری باشد.

شما وقتی می‌بینید که یک کاری انجام داده‌اید که بدتر شده پس یک کار بهتر انجام دهید!

نوع نگاه تعدی این است که مخاطب عیب دارد.

نوع نگاه ابرار این است که من عیبی دارم که نتوانستم با او ارتباط بگیرم.

چه کسی مثل مالک است که در بازار کوفه این گونه بشود و برود مسجد دعا کند؟

مثل این که در یک بیمارستانی یک سری دکتر و پرستار وجود دارد، یک دکتری به بیمار می‌گوید که من به تو دارو دادم و تو چرا خوب نمی‌شوی؟ خوب شو، پس اینجا چه کسی باید تغییر کند؟ دکتر یا بیمار. دکتر باید فکر کند، شاید باید دارو را عوض کند!

انسان‌های اطراف ما همه دکتر ما هستند و نه اینکه من سالم هستم و همه مشکل دارند! آن وقت من چگونه در این باغ وحش می‌توانم زندگی کنم؟ دیدتان را به انسان‌ها تصحیح کنید.

#### \* بلد

ادبیات مکی: انواع استرس‌ها (دزدی، فشل بودن، گروه گروه بودن: تحزب و باندهازی) و اختلاف و نزاع، فشل بودن (ناکارآمد بودن دستگاه‌ها)

ادبیات مدنی (هویت معنوی به بلد دادن): فضل؛ نماز جمعه، حج، مناسک، اعتکاف، مساجد جامعه (مساجد طبقه-بندی می‌شوند)

فضل یعنی علم کاربردی و علم همراه با عمل. اجتماعات هماهنگ و هم صدا.

این به این معنا نیست که در بیت و زوج فضل نیست بلکه فضل عامل تمایز بلدها و شهرهاست، هم در علم و هم در اقتصاد سالم، تولید و مولد مهم است. بحث شایسته سالاری است.

سوره‌ی مبارکه مربوط به این موضوع سوره‌ی مبارکه‌ی جمعه است.

#### \* مدینه

ادبیات مکی: استکبار: شامل مولفه‌ی الف) استحیاء نساء یعنی جابه‌جایی نقش‌های زن و مرد، ب) ذبح ابناء یعنی انتقال علم و فضل براساس استکبار و سوگیری انجام می‌شود. انقطاع علم و فضل داریم، نژاد پرستی، برتر بینی نژادها. نژاد و مردم خودش را بالاتر دیدن.

چرا فرعون بچه‌ها را کشت؟ حاضر می‌شود کلی آدم را بکشد زیرا که یک انسان درست و حسابی بین این‌ها وجود دارد. یعنی مرد دیگر قوام این جامعه نیست. مثل ترویج لهو و لعب و به باطل کشیدن مردان جامعه، مشغول کردن مردان به مسابقات بازی

مرد فشل است، زن زنده‌است و بیگاری می‌کشد.

ادبیات مدنی: جهاد، امر به معروف و نهی از منکر (برای این است که خود مدینه منجر به استکبار نشود)، اقامه‌ی قسط و عدل

امر به معروف و نهی از منکر باید طبق یک ساختار و سازمان‌دهی اجتماعی پیش برود.

برای اصلاح نظامات اجتماعی نمی‌توان همینطوری وارد شد. در حالی که خداوند رسیدن به نتیجه در نظامات اجتماعی را اراده کرده است. وجوب امر به معروف ناظر به اثرگذاری و اثرپذیری است لکن هنگامی که ساز و کار تاثیر را تاسیس نکرده‌اید این کار تحقق نمی‌یابد.

نکته‌ای که در این جا حائز اهمیت است این است که برای استحکام مدینه، قوام بودن مرد و قانت و حافظ للغیب بودن زن لازم است

سوره‌ی مبارکه مربوط به این موضوع، سوره‌ی مبارکه‌ی نساء است.

## ساعت دوم

آیا می‌شود که پرسشنامه‌ای طراحی کرد که متوجه شویم کدام صفت آن‌ها از زوج یا بیت یا قریه‌ی آن‌ها نشأت گرفته‌است؟ بله می‌توان.

آیا می‌شود هویت جمعی افراد را در ازدواج بررسی کرد؟ بله فقط به نشانه‌شناسی و بروز صفات از روایات نیاز است.

این بحث خیلی طولانی شد ولی به کار بیشتری احتیاج دارد.

یک سری آیات و روایات بر مبنای واژه‌ی "توب" بررسی کردیم.

برخی بسترها به عنوان نمونه :

\* آیه‌ی ۳۷ سوره مبارکه بقره : درباره توبه‌ی حضرت آدم علیه السلام صحبت می‌کند که به واسطه‌ی توبه‌ی خداوند به حضرت آدم علیه السلام هبوط اتفاق افتاد : "قلنا اهبطوا منها جميعا....". توبه‌ای است که مربوط به همه‌ی لایه‌هاست و هبوط در همه‌ی لایه‌ها مدّ نظر است.

\* آیه‌ی ۵۴ سوره مبارکه بقره : چند آیه جلوتر در سوره آیه شریفه "یا قوم....". رجوع قوم به حضرت موسی علیه السلام از گوساله‌پرستی. در گوساله‌پرستی یک مدنیت اتفاق افتاده‌است که یک عده به میقات رفتند. می‌شود یک جامعه‌ای مدنی شود و آسیب گوساله‌پرستی در آن اتفاق افتاده‌باشد. توبه لایه‌ی ۵ام (مدینه) است.

\* آیه‌ی ۱۲۸ سوره مبارکه بقره : درباره توبه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام در بلد امن صحبت شده‌است توبه یعنی "وابعث"

\* آیه ۱۶۰ سوره مبارکه بقره : که درباره احکام مطرح شده‌است.

\* آیه ۱۸۷ سوره مبارکه بقره : در زمینه قطع بودن ارتباط زناشویی در یک ماه رمضان است، این که نظر خدا در زوجیت، لباس بودن است. لباس بودن یعنی چه؟ توبه با بحث زوجیت رابطه پیدا کرد. مهم ترین محصول توبه مباشرت است که خیلی نکته‌ی دقیقی است.

\* آیه ۲۲۲ سوره مبارکه بقره هم همین موضوع است.

\*آیه ۲۷۹ سوره مبارکه بقره: "فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹)"

بی ربا شدن در یک بلد معنا می یابد. (توبه در بلد)

\*آیه ۸۹ سوره مبارکه آل عمران: "إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)"

کل جامعه را شامل می شود. یعنی فوج در درجه‌ی آخر که در این صورت دین در همه‌ی لایه‌ها جاری شده‌است که نتیجه‌ی تمرد از آن عدم نصرت است.

\*آیه ۹۰ سوره مبارکه آل عمران: "إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰)"

شرط قبولی توبه ایمان است. توبه در بستر ایمان نازل می شود که نیازمند قبولی است.

\*آیه ۱۶ سوره مبارکه نساء: "وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأْذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶)"

در لایه‌ی ۳ قرار می گیرد.

\*آیه ۱۸ سوره مبارکه نساء: "وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸)"

لایه‌ی ۲ و ۳ قرار می گیرند.

\*آیه ۲۶ و ۲۷ سوره مبارکه نساء: "يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّيبَةَ وَيُهَدِّيكُمْ لِرُكْبٍ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷)"

لایه‌ی ۳ و ۴ را شامل می شوند. با مشغول کردن مردم به لهو و لعب به طور طبیعی به قریه و بلد می رسد.

نکته قابل توجه این است که: احکام از حیطه‌ی فردی شروع می شود و سپس به روابط و احکام اجتماعی می رسد. پس برعکس این ماجرا هم همین طور است که از حیطه‌ی فردی شروع شده و به اجتماع می رسد.

فلذا برآیند توبه تخفیف و سبک شدن بار انسان است.

\*آیه ۶۴ سوره مبارکه نساء: "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۶۴)"

خیلی آیهی جالبی است که اگر آن‌ها به رسول خدا رجوع کردند، به واسطه‌ی توبه‌ی خداوند است. اگر آن‌ها استغفار کردند رسول خدا هم برای آنها استغفار می‌کند.

عند الرسول می‌توان استغفار رسول و توبه‌ی خدا را دید.

وجد کلمه‌ی بسیار دقیقی است مثلاً گاهی شما اسناد و مدارک‌تان را گم کردید و نا امید شدید که یک هویی آن‌ها پیدا می‌کنید.

وجد یعنی رسیدنی که وقتی می‌رسید با تمام سلول‌های بدن‌تان می‌گویید "یافتیم" و بروزات خاص پیدا می‌کنید.

من گفتم آیا می‌شود رندی کرد و خدا را به شکل خاصی وجد کرد. البته لازم نیست مدینه باشید که همین الان هم اگر دعوت کنید می‌آیند. استغفار کنید و ببینید که توبه‌ی خدا به شکلی است؟ چون می‌خواهم توبه‌ی خدا را بینم از تمام گناهانم استغفار می‌کنم.

یک گناهی جور می‌کنم "اذ ظلموا...." این آیه آزمایشگاه خیلی خوبی است. برخی آیات آزمایشگاهی‌اند. این آیه رندانه است و با آن می‌شود خدا را دید.

ما این کار را کردیم و خدا را دیدیم!! خدا به ما یک سری کارهای قرآنی یاد داده‌است که اگر انجام دهیم خدا دیدنی است. همان موقع که توابع بودن خدا را م بینیم استغفار رسول خدا را دیده‌ایم. این‌ها خیال و وهم نیست و از جنس شهود است.

امتحان کنید که من استغفار می‌کنم که خدا را بینم. این برای من یقینی است که هر کس این کار را بکند می‌بیند.

آدم‌ها نان دو چیز را می‌خورند: یقین و حسن ظن.

خدا از آدمی که یقین و حسن ظن ندارد بدش می‌آید.

"الندم من الذنب هو الاستغفار..." حضرت امام علی علیه السلام.

این جا جلسه‌ی قرآن است و رسول خدا زودتر از ما حاضر بوده است. سریع یک گناه را مشخص کنید که بعدا باید راجع به آن موضع گیری کنید. خدایا نمی‌خواهم نمازهایم این طوری باشد! دقیقا مشخص کنید و استغفار کنید تا رسول خدا برای شما استغفار کند.

ما تا اینجا آیاتی را خواندیم که در همه، عنصر ارتباط وجود دارد. توبه‌ی خدا در قالب جمع سر ریز می‌شود. یک نفر را که زنده کنید مثل این است که همه‌ی انسان‌ها را زنده کرده‌اید. مثلا همسر من تا مادامی که من با قرآن کار می‌کنم در اعمال من سهیم می‌شود.

به همین ترتیب آیات پیش می‌رود. توبه کلمه‌ی بسیار مهمی است.

به نظر من با توجه به این آیاتی که خواندم توابع بودن خدا یعنی خدا تمام حقایق را به شما فهماند و حقایق را به گوش شما رساند (بلغ).

انسان می‌تواند از لایه لایه و بستر و بستر، به صورت متمایز خود را به توبه برساند. در هر لایه‌ای می‌تواند حقیقت نازل شده را ببیند.

توبه‌ی انسان مشمول دو توبه از جانب خداست: توبه‌ی اول خدا این است که حقیقت را در لایه لایه به آن می‌فهماند که کدام از زوجیت و کدام از بلد است. توبه‌ی دوم خدا آگاه کردن، راهبری و دستگیری از انسان است.

رساندن از خداست. قبول کردن هم از خداست ولی توجه کردن از انسان است.

توبه را می‌توان با توجه نفس هم معنا کرد.

توبه راه و حقیقت را نشان می‌دهد انسان مثل آنتن رویش را می‌چرخاند و از ارتباط گرفتن انسان به خدا توبه‌ی دوم خدا متجلی می‌شود.

توبه یک فرآیند تعاملی و یک دلالت تعاملی است که ۳ مولفه دارد.

خداوند ان شاء الله ما را از تائبین قرار دهد.

قرار نیست حتما گناهی داشته باشیم. هر انسانی که حقیقت را فهمید و در راستای آن قرار گرفت و به آن عمل کرد یعنی تائب است.



در سوره‌ی مبارکه‌ی هود، توبه باشکوه‌ترین مقام بندگی است و تبدیل به یک صفتی می‌شود که ثابت است: پیوسته حقیقت را می‌فهمد و هدایت شده‌است. "تقبل منا بقول حسن": حضرت مریم علیه السلام که به این مقام رسید و تمامی اهل بیت علیهم السلام یعنی "انه هو التواب الرحيم".

در حالت قبول احسن یک حالت سرور و بهجتی به انسان دست می‌دهد که این خودش گاهی دوباره گناه آور است! گاهی بین نعمت‌ها و عدم نعمت‌هایتان حس متفاوت ایجاد کنید. خودکیفوسازی کنید که چه قدر خوب من چشم دارم.

ما به نشاط مثل هوا نیاز داریم.

در سوره‌ی مبارکه نازعات در این باره صحبت شده‌است که حس نشاط باید یک جایی بیاید. جوانان ما می‌گویند ما هیچ تفریحی نداریم. نشاط (تفریح) مومن با مشاهده‌ی جلوات خداوند اتفاق می‌افتد. ما مثل فقرایی هستیم که در بالشت‌مان پول هست ولی هیچ وقت نخوردیم‌شان.

ما این همه گناه دیدیم و قبول دیدیم لذا طبیعتا باید شاد باشیم.

اگر جامعه‌ای یا فردی بهره‌ای از افسردگی و زمین‌گیری دارد یعنی از صفت توبه محروم است. این که کاری ندارد صفت را پیدا کن و رسول را واسطه کن و توبه را ببین.

## مختصری راجع به استغفار

قبل از ورود به سوره ی مبارکه ی کوثر دانستن مطالبی اندک از استغفار مهم است. استغفار مطالب زیادی دارد و در اینجا مختصری از آن مطرح می شود.

استغفار و توبه در روایت باهم است؛ "استغفرالله و اتوب الیه" / "استغفر الله ربی و اتوب الیه".

حضرت رسول روزی ۷۰ مرتبه استغفار می کردند.

"استغفار" به باب استفعال رفته و در آن طلب دارد ولی توبه به باب نرفته.

هر جا "استغفار" هست، مزیت و عایدی هم هست.

در "توبه و استغفار"، "رجوع و برائت" از گناه مطرح است.

"رجوع" زمانی است که شخصی گناه کرده و پشیمان شده است.

در "برائت" ممکن است شخص گناه هم نکرده باشد و برائت از گناه کند.

مثال از "برائت"؛ به عنوان مثال ما قاتلان حسین علیه السلام را در زیارت عاشورا لعن می کنیم. ما در این گناه شرکت نداشتیم و با این برائت، خود را از آن ها دور می کنیم.

با "استغفار"، دیگر گناه انجام نمی شود.

با "توبه"، شخص در مسیر انجام احکام قرار می گیرد.

"استغفار"، در استعاده نهفته است.

در "استعاده"، استغفار در مسیر امنیت و حصن قرار می گیرد. بعضی استعاده ها از استغفار بالاترند. بعضی استعاده ها برای مخلصین است.

دعاهای استغفار زیاد است.

\* در صحیفه علویه دعای ۱۶ یا ۱۷: دعائه امام علیه السلام فی الانقطاع الی الله: که در آن مولفه‌های استعاذه مطرح می‌شود. (انس و کفایت، استجاره)

در ابتدای دعا، آیاتی که در مورد استعاذه هستند را بیان می‌شود.

✓ سوره ی مبارکه ی ذاریات: "كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸)"

بعد از آیه می‌فرمایند: "و انا استغفرک و اتوب الیک".

✓ سوره ی مبارکه ی بقره: "ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۹۹)"

بعد از آیه می‌فرمایند: "و انا استغفرک و اتوب الیک".

✓ سوره ی مبارکه ی آل عمران: "الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَنِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷)"

بعد از آیه می‌فرمایند: "و انا استغفرک و اتوب الیک".

✓ سوره ی مبارکه ی آل عمران: "وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵)"

بعد از آیه می‌فرمایند: "و انا استغفرک و اتوب الیک".

همه آیات استغفار را بدون استثنا می‌آورند و واقعا استغفار می‌کنند. نمی‌گویند من فاحشه انجام ندادم که بخواهم استغفار کنم. با این که دیگری فاحشه انجام داده ایشان عذر خواهی می‌کنند. اغلب آیات هم به ترتیب مصحف است. آخرین آیه هم استغفار سوره نصر است.

حضرات معصومین همه این مراتب استغفار را داشتند. و ایشان براءت از بُعد خدا داشتند؛ "ادب از که آموختی از بی ادبان" یعنی هر بی ادبی استغفار تو را بیشتر می‌کند. من در برابر هر بی ادبی مسئول هستم. من کم کاری کردم که او بی ادب شده است. به این ترتیب در سیستم خدا دور ریز وجود ندارد. بدی هر کسی در این دنیا می‌تواند استغفار دیگران را در پی داشته باشد. با بدی فرعون، موسی به خدا نزدیکتر می‌شود.

این دعا نشان می‌دهد که ما می‌توانیم به ساخت بعضی دعاها دسترسی پیدا کنیم. موضوعی نگاه کردن به قرآن همین است.

وقتی از گناهی استعاده می‌کنیم یعنی این که داریم از آسیب این گناه به خدا پناه می‌بریم و با استغفار طلب غفران داریم.

در صحیفه علویه امام انواع ساخت دعا را به ما آموزش می‌دهد. هر آیه از قرآن می‌خوانی برای رسیدن به آن دعا کن. هر آیه از قرآن کاربردی می‌شود.

وقتی معصوم می‌گویند من، ذنب و گناه دارم، ما نمی‌توانیم بگوییم که تو گناه نداری پس چرا استغفار می‌کنی. چون ما نمی‌دانیم که او ذنب را چه چیزی تعریف می‌کند. ذنب پیامبر را هم می‌توان توابع کار پیامبر در جامعه در نظر گرفت و هم ذنب امت پیامبر. ترازویی که کامیون را وزن می‌کنند با ترازویی که میوه را می‌سنجند و ترازویی که طلا را می‌سنجند متفاوت است. سنجش ما با پیامبر متفاوت است. ما مشکلمان این است که غیبت‌هایمان را کنترل کنیم. ولی مخلص ترازویش فرق می‌کنند. وسعت وجود که زیاد شود، دقت زیاد می‌شود. اگر جایی از عالم گناه شود، در ترازوی مخلص اثر ایجاد می‌شود. معلم نسبت به آم‌های تنبل کلاسش مسئولیت دارد. بخوع پیامبر همین است.

ظهور امام زمان مثلاً ۱۰۰ نفر می‌خواهد. این استاندارد باید بوجود آید. این به کادر اجرایی بستگی دارد و آنها باید قوی شوند. چون اکثریت انسان‌ها مستضعف هستند و کاری نمی‌توانند بکنند، پس کادر اجرایی باید قوی باشند تا کار انجام شود. و گناه مساوی است با تأخیر در کادرسازی برای ظهور.

در استغفار و توبه اصل ماجرا روی فرد است. هر چه فرد احساس استغنا کند از استغفار دور می‌شود. پیامبران از وجوه مختلف نیاز خود را کشف می‌کنند و استغفار می‌کنند. به همین خاطر استغفارهای متنوع دارند.

\*دعای بعدی دعاء استغفاره فی السحر. خیلی دعای جالبی است. بحث در این دعا این است که گناه موجب قطع بنده از خدا می‌شود. و توبه این جدایی را ترمیم می‌کند.

\*دعائه علیه السلام فی الاستغفار ایضاً: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ... الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ لِكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَ لِكُلِّ مَعْصِيَةٍ ارْتَكَبْتُهَا اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً وَ عَزْماً ثَابِتاً وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ قَلْباً ذَكِيّاً وَ عِلْماً [عَمَلًا] كَثِيراً وَ أَدَباً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذَلِكَ كُفْلَةً لِي وَ لَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

در این دعا توبه و اراده وجه و نعمت‌ها، علت استغفار معرفی شده است. معیار گناه کردن یا نکردن، اراده وجه خداوند در هر لحظه است.

### لوازم استغفار:

عقل کامل، عزم ثاقب (طارق باشد، خیلی راسخ باشد)، لب راجح (وجود ذی اثر)، قلب زکی (ملهم از غیب)، علم کثیر، ادب بارء (در ازای ادب، توقع ندارد).

از اینکه امام همه این‌ها را به نفع خود می‌خواهد و نه بر علیه خود، می‌شود دانست، می‌شود همه‌ی این‌ها برای انسان باشد ولی به ضررش باشد. اگر همه‌ی این‌ها فقر انسان را زیاد کند خوب است. اگر حس استغنا بوجود آورد همین‌ها هم به ضرر انسان است.

در پیشگاه خدا بهشتی شدن، فضل خدا را می‌خواهد یعنی ممکن است همه این لوازم باشد و کسی بهشتی نشود. از طرفی وجود، لحظه به لحظه افاضه می‌شود و ممکن است در لحظه‌ای این‌ها باشند یا نباشند. در روایات بلعم باعورا بعنوان کسی بود که این کمالات را داشت ولی حفظ نکرد. و حفظ کمالات مهم تر از کسب آن‌هاست.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ ذَنْبٍ جَرَىٰ بِهِ عِلْمُكَ فِيَّ وَعَلَىٰ إِلَيَّ آخِرِ عُمْرِي بِجَمِيعِ ذُنُوبِي لِأَوْلَئِهَا وَآخِرِهَا وَعَمَدِهَا وَخَطَائِهَا وَقَلْبِهَا وَكَلِمَاتِهَا وَدَقِيقِهَا وَجَلِيلِهَا وَقَدِيمِهَا وَحَدِيثِهَا وَسِرِّهَا وَعَلَانِيَتِهَا وَجَمِيعِ مَا أَنَا مُدْنِبُهُ [مُذْنِبٌ] وَأَتُوبُ إِلَيْكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُغْفِرَ لِي جَمِيعَ مَا أَحْصَيْتَ مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ قَبْلِي فَإِنَّ لِعِبَادِكَ عَلَيَّ حَقُّوْقًا أَنَا مُرْتَهَنٌ بِهَا تُغْفِرُهَا لِي كَيْفَ شِئْتَ وَأَنْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

مرتهن یعنی مسئول بودن در قبال آن. ما زیاد دیدیم که خیلی آدم‌ها دنبال علم بودند و نرسیدند چون در رهن بندگان خدا بودند و انسان‌هایی که خود را از رهن در آورند و به آنچه می‌خواستند رسیدند.

انس گرفتن با روایات خیلی مهم است. این روایات را برای ما نوشتند و به ما ارث رسیده است. باید با چنین حسی روایت بخوانیم. گاهی انسان چنین حسی دارد که گویا امام این روایت را برای من فرموده است.

تنوع استغفار برای این است که همه‌ی منافع را نشان دهند.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات